هرچند بیشتر بهتر قبیتی در معارف آورده است که منزل ایوب علیه السلام
در اراضی شام میان دمشق و رمله بود بموضعی که آنرا تنینیه گفتندی
و آن شهرستانی بود معمور وچشمه که از اقدام همایونش پدید آمده الی
الیوم باقی است و اصحاب اوامراض از اطراف آفاق بدان محل
می آیند و منتفع و بهره مند گشته بمقام خویش باز میگردند و در مدت
دعوتش سه کس با او ایمان آوردند و باقی در سلوک طریق کفر و
ضلالت اصرار نمودند و عاقبت آن سه نفر هم چون شدت بلیهٔ اورا
مشاهده کردند مرتد شده بمجلس شریفش نیامدند و چون از مرض خلاصی
یافت بدعوت اهل روم مامور شده روی توجه بدان دیار آورد
و در آخر ایام حیات و قرب وفاتش حومل را که ارشد اولاد او بود
وصی و ولی عهد خود کردانید بمهمات تجهیز و تکفین وصیت فرمود
حلیهٔ او علیه السلام و همایونش قدی کشیده و چشمهای سیاه و جعد موی
و گردنی کوتاه و سری بزرگ داشت و غلیظ الساقین و الساعدین
بود و رنگش بسمرة مایل صفاتش بر ونقی و رحیم بمساکین و ایتام
و ارامل بود و اکرام ضیف و ابنای سبیل می نمود و در نقمت و نعمت
و رخا و شدت بریک و تیره شکر نعمت منعم بجای می آورد و شرایعش
موافق ملت ابراهیم بود علیه السلام معجزاتش بسیار است از آن
جمله یکی آنکه در وقت ظهور دعوت فرمود تا مجموع خموری که اهل فسوق
داشتند بآب صافی تبدیل یافت مدت ابتلایش بقول کعب الاحبار
هفت سال بود و بروایت وهب سه سال و انس بن مالک هیجده
سال گویند و چنین آورده اند که هفت سال در مزبله از مزابل افتاده
بود که هیچ کس بوی التفات نمیکرد و اورا از آن موضع بر نمیداشت
عاقبت حرمش رحمه سعی نموده و از مزدوری غزتش ساخته اورا

علل

حوذ خرمیل

ازان محل

ازان محل بدانجا نقل کرد اوقات حیات و زمان دعوتش بعضی چنین گویند
که عمر مبارکش نود و سه سال گفته اند و صاحب عقد الجواهر دویست سال
آورده است و در منتخب المعارف صد و چهل سال آورده است مدت
دعوتش بیست و هفت سال بود اما این قول منافی آن روایتست
که گفته اند که بعد از مخلص از بلا هفتاد سال زندگانی یافته خلایق
را بدین ابراهیم علیه السلام دعوت فرمود و حق عز و علا درباره
او میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب **ذکر شعیب**
خطیب الانبیا علیه السلام علما اختلاف کرده اند که شعیب از اولاد
ابراهیم است یا از اعقاب صالح و بعضی گفته اند مادرش از سبط
لوط پیغمبر بود میکا نام و شعیب پیغمبری بزرگوار عالی آثار بوده
فصاحت بیان و طلاقت لسان بمرتبهٔ علیا و درجهٔ قصوی داشته
و چنین گویند که بدین اسم ولادتی است که آنحضرت جهة هدایت
و ارشاد سکان آنجا مبعوث گشته بود و جمعی گفته اند که باری تعالی
اورا بدعوت دو قوم مامور کردانید یکی اهل مدین و دیگر اصحاب
الایکه و طایفه بر آنند که اهل مدین و اصحاب الایکه عبارت
از یک گروه اند و ایشان با وجود عبادت اصنام و عبودیت اوثان
در مکاییل و موازین عدالت نکردندی و دراهم و دنانیر مغشوش
صرف نمودندی و قطع طریق و امثال آن جایز داشتندی و چون
شعیب آن قوم را از افعال ناشایست و اعمال ناباییست
منع کرده بصراط مستقیم و شریعت ابراهیم دعوت فرمود جمعی که
فی الجمله بصیرتی داشتند و بحلیهٔ خرد و دانش متحلی بودند متابعتش
نموده ملت قویم اختیار کردند و طایفه که جبلت ایشان بر شقاوت
ازلی مفطور بود همچنان بر ضلالت خود مصر بود از اعمال و اشتغال

قدیم اجتناب جایز نداشتند و چون آوازهٔ دعوت او علیه السلام شایع گشت
مقیمان دیار شام بدیدارش رغبت کردند و از اطراف بلاد روی توجه
بحضرتش آوردند منکران شریعت او که این حال مشاهده کردند بر سر راهها
بنشستند و مردم را از متابعت و مصاحبت او مانع آمدند و شعیب بطریق
عتاب با آن خطاب کرده گفت ای قوم چون شما در فیافی ضلالت و بوادی
هلاکت گرفتار گشته بنصیحت ناصحان و مواعظت پیغامبران متاثر نمی
گردید چرا مانع دیگران می شوید و چگونه وبال اضلال بر وزر ضلال
افزایید و بچه سبب از حالات قرون خالیه و امم ماضیه اعتبار نمیگیرند
و از چه جهت در وخامت عاقبت قوم نوح و هود و لوط تامل نمی
کنید از خدا بترسید و از عقوبت ایزدی حذر کنید و احکام الهی بسمع
رضا اصغا نمایید و الا بشما همان رسد با هم سالفه رسید و هم از ان
جرعه که ایشان اجشانید ند و شما را نیز چشانند که بعد از ان چاره تلافی
و تدارک امکان نماند ایشان در جواب شعیب زبان سخن وری
دراز کرده گفتند که چون مال و منال و عدت و استظهار خاصه ماست
چرا در زیاده و نقصان آن بحکم فرموده متعرض جانب ما می شوی
و چون قاعدهٔ بت پرستی در میان ما استمرار یافته چگونه گذاریم که
اقارب و عشایر ما مطیع و منقاد تو کردند و جماعتی که متابعت تو نموده اند
بتحقیق که علت جنون عارض طبیعت ایشان گشته و چون بحال
خود باز آیند اگر بدین آبا و اجداد خود مراجعت نه نمایند از مساکن و بقاع
شان اخراج کرده با تمامت اهل و اولاد از ین دیار اخراج کنیم و این
مسامحت که نسبت با تو بظهور می انجامد بواسطهٔ حق قرابت و وجود
ضعیفی است که در بدن تو مشاهده میرود و الا بسزای این تخیلات
فاسدات بنوعی میفرمودیم که مزیدی بر ان متصور نبود شعیب علیه السلام

این سخن

این سخنان شنیده بجواب ایشان مبادرت نموده گفت جمعی را که حضرت
کبریای سبحانی از فرط عنایت و کمال عاطفت خویش از بادیهٔ کفر نجات
داده بمامن ایمان رسانیده باشد چگونه از دین حق بمذهب باطل
رجوع نماید و بعد از حصول معرفت توحید بجه تاویل جهالت کفر
اختیار کنند قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجا
نا الله منها و جائی که حق قرابتی می اندیشید چرا حق ربوبیت رب الارباب
را ملاحظ نمیکنید اکنون با آن رسید که منتقم قهار و فاعل مختار از فرط
قهر و غضب بلائی عظیم نازل گرداند و آن زمان معلوم شود که ناجی
کیست و هالک کدام است و چون اوقات کفر و ضلالت و بغی و جهالت
ایشان امتداد یافت و از سر هزل تقاضای عذاب موعود کردند
شعیب علیه السلام زبان مناجات بدعای ربنا افتح بیننا و بین قومنا
بالحق و انت خیر الفاتحین گشاده منتظر عذاب و مترصد عقاب ایشان
گشت چه وحی سماوی باجابت دعا نزول یافته بود و متعاقب نزول
وحی نایره حرارت هوا مدت هفت شبانروز بنوعی التهاب یافت
که از شدت آن معاندان در بیوت و مساکن قوت اقامت و مجال
توطن نداشتند لاجرم از خانها بیرون آمده و اهل و عیال و ذریات
و چهارپایان خود را پیش انداخته بجانب درختانی که بر ظاهر شهر بود
توجه نمودند از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که عز و علا سمومی
از جهنم جهت عقوبت طغاة فرستاد که خانهای ایشان بسان گرم خانه
حمام حار گشت و آب های عیون و انهار آن فسقه بجوشیدن گرفت آورده
اند که آن جماعت چون بصحرا رسیدند از غایت حرارت زمین گوشت
پاهای ایشان از هم ریخت و ابدان آن قوم سرکش از تاثیر شعاع
آفتاب پخته شد در ین اثنا قطعهٔ ابر بدیدند که سایهٔ بسیط بر بساط زمین

انداخته بود آن مردم از آفتاب بسایه التجا کرده چندانکه مجموع قرار گرفتند
آتشی از آن ابر نازل شد وضیع و شریف آن قوم جاهل را خاکستر
گردانید و جمعی از ضعیفان که در شهر مانده بودند از استماع صیحهٔ جبرئیل
بنار سقر پیوستند و جهان از چرک شرک و لوث خبث ایشان پاک شد
و شعیب و متابعانش از شر آن طایفه و شر آن صیحه بسلامت
و عافیت خلاص یافتند و لما جاء امرنا نجینا شعیبا والذین آمنوا معه
برحمة منا منقولست که جمعی متابعت شعیب مینمودند هزار و هفتاد
کس نفر بودند و چون بقیه قوم هلاک شدند فرمان الهی صادر گشت
که شعیب علیه السلام هم در مداین اقامت نماید و باتفاق اهل
ایمان پیغمبران دیار اشتغال فرماید و آنحضرت بموجب فرموده
دران سرزمین مقیم گشته باوامر و نواهی شریعت قیام می فرمود
تا موسی علیه السلام بخدمتش پیوست و چون میان ایشان مفارقت
دست داد هفت سال و چهار ماه دیگر عمر یافته بمنازل آخرت شتافت
و جمعی گویند که بعد از فرقت موسی بدیار مکه توجه نمود و همانجا متوطن
گشته مراحل این جهانی طی کرده بحظایر قدس خرامید **حلیه او**
مبارکش گندم گون و میان بالا بود و در اواخر عمر در باصره شریفش
ضعفی پیدا شده از رؤیت مبصرات عاطل ماند صفاتش بغایت
فصیح و طلیق اللسان بود و در فن مناظره و مباحثه نظیر نداشت
و بکثرت استعداد و استظهار موصوف و معروف بود اسم و لقبش زبان
عرب شعیبش میگفتند و بلغت سریانی نزوب و لقبش خطیب الانبیا
بود معجزاتش بسیارست از آن جمله یکی آنکه بوقت دعوت قوم دعا
فرمود تا بعضی از سنگها که در حوالی آن دیار بود نحاس صافی شد
شریعتش موافق ملت ابراهیم خلیل بود زمان حیات و مدت دعوتش

بلغ

جون سن

چون سن مبارکش بدویست سال رسید فرمان روح او از تولیت ولایت حیات
معزول گشت مدت دعوتش پنجاه هشت سال در شمار آمده مدفن همایونش
بعضی بزمین شام گویند و طایفهٔ از اهل خبر گفته اند که اصح آنست
که در حرم شریف میان رکن مقام مدفون شد **ذکر اصحاب الرس** قال الله
تعالی کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرس بعضی از اهل اخبار
گفته اند که اصحاب الرس عبارت از اهل مدین اند که شعیب بدعوت
و ارشاد ایشان مامور شده بود و رس عبارت از چاهیست که دواب
و مواشی ایشان از آب آن می خوردند فرقه گویند که اصحاب الرس
قومی بوده اند در ناحیه از نواحی شام ساکن که باری سبحانه و تعالی
پیغمبری بدیشان فرستاد و آن قوم ناپاک پیغمبر خود را کشته استخوانهای
او را در چاهی مدفون ساختند و زمرهٔ از اهل تفسیر را عقیده آنست که
جمعی در دیار یمامه اقامت داشتند و بی باکی مینمودند بنابرین ایزد تبارک
و تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد حنظله نام مبارکش یاسین بوده
و آن قوم پیغمبر خود را تکذیب نموده بگرفتند و در چاهی محبوس ساخته
سنگی گران که از برداشتن آن زورآزمایان عاجز بودند بر سر آن چاه
نهادند بندهٔ سیاهی که باو ایمان آورده بود از بهای هیزمی که چیده میفروخت
هر روز طعامی خریده بر سر آن چاه میبردی و از فرجهای سنگ فرو گذاشتی
و چون مدت دو سال ازین قضیه گذشت جبار منتقم دمار از روزگار
کفار برآورده فرشته را مامور گردانید تا سنگ را از چاه برداشته
آن پیغمبر را بیرون آورد و ایزد عز و علا بدان پیغمبر وحی فرستاد که آن
عبد اسود که هر روز غذای ترا مرتب میداشت در فردوس جنان
رفیق تو خواهد بود **ذکر هارون و موسی کلیم علیه التحیة والسلام** و موسی و برادرش
هارون از اعاظم پیغمبران و اکابر مقربان بارگاه حضرت الهی بوده اند و

در روایا[illegible]

وعلو مرتبت وسمو منقبت ایشان از حد وصفت بیرون واز مرتبهٔ تعریف
افزونست وشرح حال فراعنهٔ مصر بعد از فوت یوسف صدیق وکیفیت
ظهور این دو بزرگوار بروایت نقلهٔ آثار چنانست که چون ریان
بن الولید از دار دنیا بسرای عقبی خرامید شخصی از بنی اعمام او قابوس
نام متصرف تخت وسلطنت گشته در مسند فرماندهی باستقلال اتمام
بنشست ورسوم کفر وضلالت که در عهد ریان منطمس گشته بود او
اجرا کرد وعامهٔ مصریان متابعت او نموده چون ملاحظه کرد که اعقاب
یعقوب ازان شیوهٔ ناپسندیده استنکاف مینمایند وازان طریقهٔ مذموم
استبعاد می جویند تمامت بنی اسرائیل را به بندگی گرفته گفت شما غلام
وممالیک واقارب ما بوده آید وبسمت عبودیت خاندان ما اتسام
داشته وغیبت یوسف وبرادرانش را که بواسطهٔ انقضای انفاس ابد
معدوده آید وبسمت عبودیت خاندان ما اتسام داشته وغیبت
یوسف وبرادرانش را که بواسطهٔ انقضای انفاس معدوده روی
نموده بود غنیمت شمرده بارتکاب اعمال شاقه وافعال فوق الطاقه
ایشانرا مامور کردانید وروزگار بنی اسرائیل در زمان حکومت قابوس
بشدت ومحنت گذران بود وچون ازدار فنا وغرور بمقام ولی
وسرور نقل کرد وبرادرش فرعون که ولید بن مصعب نام داشت
مملکت مصر را تصرف کرد در ین اوقات خروس سفید که یوسف
صدیق بتسکین خروش او وعده فرموده بود دم درکشید وچون
این حالت بمشاهده بنی اسرائیل شد تطاول ایام محنت را با دل
قرار داده بتضاعیف ذریت وبلیت تیقن نمودند وخاطر بمصابرت
وشکیبائی نهاده باقدام تحمل وتسلیه پیش باز بلا رفتند واین
فرعون که از فرعون آلی لی نصیب بود بمراتب از فراعنهٔ سابقه ظالم

تر وستمکار تر بود وبعد از آنکه بنی اسرائیل را کارهای دشوار می‌فرمود
بر ضعفا ونسوانشان خراج نهاد وطریقهٔ این ملعون آنکه تا مدت
پنجاه سال در اوایل عهد سلطنت مردم را بعبادت اوثان و
عبودیت اصنام تکلیف نموده وچون جریان احکام ونفاذ او
امر ونواهی خود بمرتبهٔ اقصی وغایت قصوی مشاهده کرد جمعیتی
ساخته نغمهٔ انا ربکم الاعلی درمیان خلق ظاهر کردانیده اهل مصر را
از پرستش تماثیل وهیاکل بسجده وطاعت خویش خواند واحفاد
یعقوب را جمع آورده گفت بعبودیت من قیام نمائید تا از جمیع
آورده گوئیت تکالیف آزاد باشید واگر تمرد واستکبار نمائید شما را
زیاده بر سابق بعذابهای الیم معذب دارم بنی اسرائیل از
قبول آن امر ابا نموده از شریعت آبا واجداد خود تجاوز نکردند آنگاه واجداد
فرعون اقربای ایشان بنقل سنگ از جبال وعمل ابنیه وتجارت
وامثال این امور باز داشت وضعفای قوم را فرمود تا مزدوری
کنند وهر یک اجرهٔ عمل خود را پیش از غروب آفتاب بخزانه فرود آورند
واگر ادای وجه مقرر بعد از غروب واقع شد دست آن مزدور در بند
را یکماه بعنق مغلول گردانیدی وآن ملعون پیوسته همت نامبارک را
باهانت وتذلیل بنی اسرائیل مصروف داشتی ودر خلال این احوال
شبی در خواب دید که آتشی از جانب دیار شام پیدا شده تمامت
حصون وقلاع وبیوت وبقاع مصریان را بسوختی واز شهر وقری
اثر نگذاشتی فرعون از هیبت این واقعه برخود لرزیده بیدار شد
باستحضار معبران وکاهنان فرمان داده صورت خواب را با ایشان
درمیان نهاد گفتند تعبیر آنست که شخصی از بنی اسرائیل مبعوث
گردد که در استیصال قبطیان ید بیضا نماید ودر قلع وقمع دودمان

زنان

سلطنت سعی فرماید بنابرین فرعون قابله را بر نسوان حامله گماشت تا هر پسری
که سر از دریچهٔ غیب برون آرد از بالش در آرند و اطفال نامعدود در آن
واقعه مفقود گشتند بیت صد هزاران طفل چون سر بریده شد تا کلیم الله
صاحب دیده شده و چون پنج سال برین قضیه بگذشت علت طاعون
درمیان بنی اسرائیل شیوع یافته خلقی نامحدود تلف شده اعیان
و اهالی قبط نزد فرعون آمده تظلم نمودند که رجال بنی اسرائیل بزحمت
طاعون هلاک میشوند پسران ایشان بقتل میرسند و اگر حال برین منوال
گذرد بزودی نسل آنجماعت منقطع گردد و کفایت مهمات دشوار و
امور صعب بما عاید شود فرعونرا این سخن معقول افتاده از غایت
بی عقلی فرمان داد که یکسال بکشند و یکسال بگذارند در سال اطلاق هارون
متولد شد و در سال قتل موسی بوجود آمد آورده اند و منجمان و کاهنان
معروض رای فرعون گردانیدند که مولود موعود از شهر اسکندریه بیرون
خواهد آمد گفت تدبیر این واقعه چیست گفتند مردان را امشب باز زنان
جدا باید کرد که ما را چنان معلوم شده که درین شب هبوط آن شخص در رحم
مادر قرار یابد بنابران فرعون حکم کرد تا ندا کردند که ای بنی اسرائیل مجموع
از شهر بصحرا روید که ملک از سر جرایم شما در گذشته عنایت پادشاهانه
و عاطفت خسروانه در بارهٔ شما ارزانی خواهد داشت بنی اسرائیل
بشاشت و خرمی نمود صغیر و کبیر از شهر بیرون آمدند و فرعون را
در خیال افتاد که آن شب در اسکندریه رفته با منکوحه آسیه بنت مزاحم
که از قوم بنی اسرائیل بود مباشرت کند بامید آنکه مولود مبارک قدم خجسته
از صلب او در وجود آید و باین عزیمت عمران پدر موسی را که از مقربان
حضرت بود مصحوب گردانیده باسکندریه رفت و در قصری فرود آمده
عمران را بمحافظت در قصر تعیین نمود و چون شب شد زنان در حین طواف

سر

بدر قصر فرعون رسیدند و مادر موسی در آن میان بود شهوت بر عمران
استیلا یافته منکوحهٔ خود را آنگاه داشته در آن شب با وی مباشرت کرده
و حرم عمران بموسی حامله گشت ابن عباس گوید که هیچ پیغمبری از
صلب پدر منفصل نگشت که ستارهٔ او بر آسمان ظاهر نشد و بعد از
حمل مادر موسی منجمان کوکب حضرت کلیم را دیده در آن صحرا که بنی
اسرائیل مجتمع بودند فریاد برآورده غلغله و نفیر باوج اثیر رسانیدند
چنانچه آواز ایشان بگوش فرعون رسیده و رعبی در دل او پیدا
شد و بدر قصر آمده از عمران استفسار نمود که این چه آواز است
عمران گفت گمان میبرم که بنی اسرائیل از اعزاز و اکرام تو خوش
گشته از غایت فرح و سرور نعره و فریاد میکنند و فرعون بمقام خود
بازگشته آن شب از زحمتی که بروی مستولی شده بود در خواب رفت
منقولست که چون مادر موسی بدان فرزند سعادتمند حامله شد از
آثار حمل هیچ چیز بروی ظاهر نگشت و هر زن حامله قابله از قبل فرعون
موکلی داشتند الا ام موسی که بنا بر عدم وقوف بر حمل او از او فارغ
بود و چون حضرت موسی متولد شد مادرش نجاری را فرمود که تابوتی
مرتب گرداند نجار از سبب آن پرسیده گفت طفلی داشتم فوت شد
و اکنون بتابوت احتیاج دارم نجار گمان برده نزد قاتلان اولاد
بنی اسرائیل رفت و خواست که ایشانرا بمولود مطلوب نشان
دهد از قضا زبانش از حرکت باز ایستاد مطلق تلفظ نتوانست
نمود و هرچند اشارت کرد قاتلان فهم نکردند و نجار را رنجانیدند از
نزد خودش براندند نجار با خود گفت غالبا این کودک آن پیغمبر است
که قبطیانرا هلاک خواهد ساخت لاجرم سراچهٔ دلش بنور توحید
و ایمان روشن گشت و تابوتی تراشیده بمادر موسی سپرد والده

کلیم فرزند خود را شیر داده وسرمه کشیده تابوت را بر هیئه ساخت و سرش
را بقیر وقار اندوده وموسی را در آنجا نهاده ودر رود نیل انداخت
ناظمان جواهر اثمار گوهر سخن را در سلک نظم چنین کشیده اند که فرعون
دختری داشت مبتلا بعلت برص وجمیع اطبای حکمت شعار
بعرض فرعون رسانیده بودند که زوال این زحمت منحصر است در
لعاب دهان ذی حیاتی که بصورت انسان در اوان دولت تو از
رود نیل پدید آید وفرعون در ایام سلطنت بر شط نیل بساط حشمت
وعظمت تمهید نموده قبه بارگاه باوج مهر وماه بر افراشته بود چون
مادر موسی آن بحر مکرمت را در رود نیل انداخت عنصر آب بفرمان
ملک وهاب تابوت را در برابر منزل فرعون بمیان درختان آورد وچون
چشم کنیزکان دختر فرعون که مترصد وعده کاهنان می بودند بر آن
تابوت افتاد تعجب نموده آن را بدست آوردند وبنظر آسیه حرم فرعون
رسانیدند آسیه سر تابوت را گشاد نوری مشاهده کرد که از آنجا ساطع
شد ونظرش بر کودکی صاحب اقبال افتاد که شیر از سر انگشت می مکد
دختر فرعون قدری از دهان مبارکش بهر موضع برص مالیده از آن
علت خلاص یافت واو را موسی نام کردند چه موسی را در دل مادر
ودختر جای داده تابوت را نزد فرعون بردند وفرعون نظر بر رخسار
موسی افکنده شجره محبت او سمت اصلها ثابت وفرعها فی السماء
گرفت اعیان ملک ودولت که برین صورت اطلاع یافتند با فرعون
گفتند که این همان کودک است که موجب انهدام قصر سلطنت تو خواهد
بود در قتل او تاخیر نباید کرد تا مملکت از زوال محفوظ ماند امرأة
فرعون زبان خواهش بابقاء حیات او گشاده گفت قرة العین
لی ولک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وفرعون از سر قتل

لعاب

بزبان عبرانیان آب
و درخت را گویند و
حضرت موسی [illegible]
در [illegible] موسی

موسی در گذشته

موسی در گذشته او را بهمشیره خود بخشید وآسیه زنان مرضعه را جهت
تعهد موسی حاضر آورده آنحضرت پستان هیچ یک را از ایشان در دهن
نگرفت وآخر الامر بدلالت خواهرش مادرش موسی را احضار
کردند وهمان لحظه که موسی را در کنار او نهادند آرام گرفته در حجر
والده بیاسود وبتناول شیر او رغبت فرمود وآسیه والده
موسی را باجیری گرفته باحتیاج ومصالح که معهود است ترتیب داد
ومقرر فرمود که آن نهال گلشن محبت را در هفته یک نوبت در قصر
سلطنت حاضر گردانند وجمعی گویند که مدت غیبت موسی از کنار
والده اش یکشبانروز گفته اند وآسیه بعد از یکسال موسی را
بر دوش گرفته پیش فرعون آورد وفرعون او را از آسیه ستانده
بر کنار خود نشانده بنوازش میفرمود که ناگاه دست تجلد دراز
کرد ومحاسن فرعون را که عین حقایق بود گرفته بشدت تمام بکشید
وموی چند از آنجا باز کرده بمسرت لا کلام بخندید فرعون از این
حرکت در غضب شده بسیاست موسی حکم فرمود که آسیه اعقل
عقلای عالم بود گفت که بفعال خوردان در میزان خرد چندان
وزنی ندارد وقلم تکلیف وزجر بر ایشان جریان نیافته رای
من آنست که درین باب امتحان باید کرد که اگر این افعال از
روی عقل وقصد از وی صادر شده باشد در انتقام آن
معذوری والا در سیاست او تاخیر وتوقف اولی وانسب مینماید
وبجهت آزمایش طشتی پر از یاقوت وطشتی دیگر پر از انگشت
افروخته حاضر آورده پیش موسی نهادند وموسی خواست که دست
بطرف طشت یاقوت برد جبرئیل مانع آمده دست او را بجانب
طشت آتش میل داد تا اخگری برداشته در دهان نهاد واندکی از

زبان مبارکش سوخته عقده پیدا کرد در بعضی از تواریخ مسطور است
که حضرت موسی جمیع حروف را از مخارج ادا کردی الا حرف سین را
وچون صورت واقع مذکور مشاهده فرعون کشت از انتقام تجاوز
کرده فرمان داد تا قابله موسی را بخانه برد و مادرش بموجب فرموده فایده
عمل نموده همچنان بمحافظت او قیام مینمود تا سن شریفش بچهارده
سالگی رسید و بعد ازان آسیه تربیت او برداخته فرمود تا چهار
صد غلام با ملابس زربفت و اکالیل مرصع و طوقهای سیمین
و کمرهای زرین ملازم موسی باشند و هر وقت که سوار شدی از غایت
حشمت و تجمل مردم را مظنه آن می شد که پسر فرعونست وچون سی
ساله شده آسیه یکی از مخدرات عظمای قبط را در حباله نکاح او
آورده و موسی را ازان زن دو فرزند بوجود آمد درین تعریس
و تولید بدستور ملوک و سلاطین و شهر مصر آیین بستند و اکثر
خلایق بعیش و عشرت بنشستند و موسی علیه السلام بیمن اهتمام
آسیه روز بروز بر مسند شرف و عزت متمکن تر میکشت تا آوان
مفارقتش از صحبت فرعون نزدیک شده میان ایشان جدای
افتاد ذکر هجرت موسی از مصر و پیوستن او بصحبت شعیب علیه السلام در بدایه
و نهایه مسطورست که جناب موسی صلوات الله علیه السلام در اوان
دولت و اقبال که در عهد تربیت فرعون بود بحکم جنسیت اهلی
پیوسته بر اسباط اسرائیل ترحم مینمود و از تکالیف و مشقتها
که قبطیان بر ایشان می کماشتند ملول خاطر می بود وچون از خوف
فرعون امکان معاونت نداشت کاهی که افواج غموم متراکم و امواج
هموم متلاطم میشد انکشاف ضمیر فاتره و انجلای مراة خاطر الخطاء
بطوف شهر و سیر بازار تنها بیرون آمده و خود را مشغول میداشت

اتفاقا

اتفاقا روزی بر سبیل تفرج براهی میگذشت قبطی قانون نام را که یکی از
خبازان فرعون بود با یکی از بنی اسرائیل در آویخته دید چون خاطر خطیرش
تحمل آن نتوانست پیش رفت و قبطی را نصیحت کرده و گفت دست
ازین شخص بدار و او را باحوال وی باز گذار و قبطی التفات بآن
سخن نکرد موسی را طاقت مصابرت بر ایذای بنی اسرائیل نماند و از
انجا که کمال حمیت او بود دستی بر آورد بر قبطی زد بی توقف باشارت
سر انگشت مبارک آن ملعون را در قلاده دیگر ملاعین مرتبط کردانید که بسینه او رسید قبطی
با سایر دوزخیانش در یک رشته کشید و بعد ازان که ازان
محل گذشته نایره غضبش منطفی گشت از صدور آن فعل پشیمان
شد چه هنوز ارتقا نیافته بود و وحی جهاد کفار بدو نرسیده لاجرم بمرتبه نبوت
زبان بمقال هذا من عمل الشیطان گشوده بخانه مراجعت نموده
و روز دیگر که بطواف کوی و بازار توجه نمود تا از معامله گذشته
خبری باز یابد که مردم بتفحص آن حال مشغول هستند یا نه باز
همان اسرائیلی را با قبطی دیگر در گفت و کوی دید پیش آمد و اسرائیل
را زجر کرده گفت اخرج شوم شخصی که هر روز ترا با یکی خصومتی است
و هر لحظه با دیگری کینه و عداوتی انگاه بجانب ایشان توجه نمود که
اسرائیل را از جنگ قبطی خلاص سازد اسرائیل چون اثر بطش
و قوت موسی دیده بود توهم کرده گفت میخواهی که مرا بکشی همچنانچه
وی یکی را کشتی و قبطی این سخن را استماع نموده دست از اسرائیل
باز داشت و بنا بر انکه شنیده بود که فرعون طالب آنست که قاتل
قبطی پیدا شود تا او را بقصاص رساند همان لحظه صورت واقعه
را بعرض فرعون رسانید و فرعون را سلسله قصد هلاک موسی
که پیوسته نصب العین ضمیر می بود در حرکت آمد و بجهت دفع التماس

السیه را در صورت قصاص مصور ساخته باحضار موسی فرمان داد تا
بعد از ادای شهادت شهود نهال وجودش را از پای در آرد و گویند
همان نجار که تابوت موسی را تراشیده بود خدمتش را ازین حال اعلام
داد و موسی بهیائی که از خانه بیرون آمده بود تنها و بی زاد و را
حله از شهر بیرون رفته روی در بیابان نهاد و بعد از هفت شبانروز
که پیاده رفته بود و بکیاه اوقات گذرانید و نمیدانست که مقصد کدامست
و بسر چاه مداین رسید و آن چاهی بود مانند فکر عقلا عمیق و بسان
اندیشه ارباب اهل بعید بپای درختی که سر بعنان چوز اکشیده
داشت و سنگی بر سر آن چاه نهاده بودند که جهل نفر بایستی تا بر آن
آن سنگ دست دادی و جون زمانی حضرت کلیم دران محل توقف
فرموده دید که فوجی از رعات با غنام نامحدود و مواشی ناموعود
از اطراف صحرا متوجه آن موضع گشته بر سر چاه ازدحام نمودند
الا دو عورت که با گوسفندی جند از دور استاده نزدیک نمی
آمدند و رعاة احشام که غنام خود را سیراب کردند هم سنگ را
بر سر چاه نهادند و التفات بدان دختران و گوسفندان ایشان
نکرده باز گشتند موسی بران دو زن ترحم نموده از احوال
ایشان استطلاع فرمود دختران شعیب شرح نسب و بیان
خود کرده گفتند دستور ما انست که هر روز فضله اب اغنام
مردم دفع عطش گوسفندان خود کرده باز کردیم و موسی علیه
السلام ازین سخن متاثر گشته بر سر چاه رفت و سنگ را از
موضعش برداشته دور انداخت و دلوی که جهل کس از کشیدن
آن عاجز بودند در چاه گذاشته بالا کشید و مجموع گوسفندان
ایشانرا سیراب کرده باز گردانید خود رخت اقامت بسایه درخت که

برسر چاه بود

که بر سر چاه بود انداخته و روی بدرگاه مهمن کارساز آورده حاجات خویش المعروض کرد ایستد
رفع فرمود و صاحب عین الاخبار گوید که جون بنات شعیب بمنزل خود مراجعت
کردند و کیفیت واقعه را معروض پدر گردانیدند و شمه از جلادت و قوت
موسی باز نمودند شعیب بصحبت او مایل شده اظهار اشتیاق کرده دختر
بزرگتر را بطلبش فرستاد و موسی اجابت نموده روی بخانه شعیب نهاد
جون در منزل او نزول کرد شعیب مقدم او را گرامی داشته از احوال
او و مناعش متفحص شد و بعد از وقوف بر حسب و نسب او بمواعید کرامند
مستظهر گردانید و بخلاص و نجات از جنگ ظلمه و متعدیان بشارت
داد و شرایط ضیافت بتقدیم رسانیده موسی علیه السلام از محنت جوع
و مشقت راه رهائی یافت و جون شعیب از غرهٔ اوصاف موسی امارت
و دولت و اقبال تفرس نمود بمناکحت اجمل بناتش ترغیب فرموده
و کابین دختر و وصال آن نیک اختر را بر خدمت هشت ساله قرار داده
که اگر بده سال رساند مکرمتی باشد از جانب موسی و حضرت کلیم
ملتمس شعیب را از وفور رغبت قبول فرموده جه میدانست که بیت
شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که جند سال بجان خدمت شعیب کند
بعضی مورخان از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده اند شعیب
مبلغ هفتاد عصاهای انبیا علیه السلام در خانه محفوظ داشت و
دران میان عصای بود دو سر از درخت آس بطول ده گز آن زمان
که آدم صفی صلوات الله عنه از بهشت همراه آورده بود و شعیب
علیه السلام را معلوم شده بود که آن عصا با وی در سخن آید و کعب
الاخبار گوید که عصای موسی از درخت عوسج بود و درخت عوسج بقول
او درختیست که بیش از همه اشجار بر جویبار نمود بالا کشیده و بالجمله
جون مهم موسی برعی اغنام مقرر شد شعیب فرمود که تا موسی بخانه درآید

یکی از ان عصاها بکیر دو کوسفندان را رانده متوجه مرعی کرد و جون موسی
بدان خانه در آمد عصای مذکور بجانب او حرکت کرد و حضرت کلیم او را
برداشته بیرون آمد و شعیب پیغمبر که در قوت باصره او ضعفی راه یافته بود
بدست مبارک آن عصا را احساس نموده کفت ای موسی این عصا را بکذار
و دیکری را بردار موسی علیه السلام هفت نوبت بخانه در آمده هر جند سعی
نمود غیر ان عصا جوبی دیکر بدستش نیفتاد و شعیب صلواة الله علیه
اسلام از وقوع این صورت غریب دانسته که موسی خلعت نبوت بوشیده
بشرف تکلم الهی سرفراز خواهد شد و بعد از ان موسی را وصیت نموده
کفت ازین عصا غافل مباش که از وی امری عجیب مشاهده خواهی نمود
وجمعی از ائمه تاریخ افتادن عصا را بدست موسی در عین مراجعت از نسخه عین
مداین وجهی دیکر تقریر کرده اند جنانجه مذکور میکردد ذکر مراجعت موسی
از مداین و رتبه نبوت فایز شدن جون موسی صلواة الله علیه السلام مدت
هشت سال برعی اغنام قیام نمود شعیب عرم صفورا دختر خود را
در حوزهٔ تصرف آورد و بعد از دو سال دیکر که بخدمت لایقه شعیب را
ممنون کردانیده رخصت انصراف طلبید مسئول او بشرف اجابت اقتران
یافت منقول است که بیش از آمدن کلیم الله بجند کاه فرشته بصورت بنی
آدم به نزد شعیب آمد و عصای بیش او بودیعت نهاده حضرت خطیب الانبیا
او را قبول فرمود و جنانجه شرط امانت داریست در محافظت و صیانت
کوشیده با عصاهای خود منضم ساخت و جون موسی عزیمت مصر نمود و در
حین وداع شعیب با او اشارت فرمود تا در خانه که عصاها بود در آمده
یکی از انها برکیر و حضرت کلیم بموجب فرموده عمل نموده و بحسب اتفاق
عصای مودع بدستش افتاد نزد شعیب آمد و شعیب بحس لمس
معلوم فرموده کفت ای موسی این عصا را درهمانجا بحفظ رسان که امانت کسی است

وبعوض

این

وبعوض دیکری بر کیر و موسی بخانه در رفت و انرا بجایش کذاشت دست
دراز کرد تا عصای دیکر بردارد باز همان عصا در قبضه او افتاده بخدمت
شعیب مبادرت نمود و انحضرت این صورت را دانسته فرمود که
ظاهرا تو بتصرف این اولی و الیق میتمای برخیز و در زمان بسلامت
روان شو موسی با اهل و عیال و اغنام و اموال از مداین بصوب مصر
توجه نموده و بعد از رفتن موسی همان لحظه شعیب از خیانت در امانت
اندیشید و از دادن عصا بشیمان شده در عقب موسی شتافت و او را
دریافته عصای مذکور را طلب داشت و موسی امتناع نموده مهم
بقال و قیل انجامید و در اثنای مجادله فرشته در هیات بشر بحکم
ایشان ظاهر کشته کفت موسی عصا را بر زمین انداز و هر که بر کیرد
عصا از ان او باشد هر دو باین حکم راضی شده حضرت کلیم عصا را بر
زمین افکند و هر جند شعیب سعی نموده که عصا را از زمین بر کیرد دستش
نداد بعد از ان موسی دست دراز کرد و عصا را بر کرفته روی براه
نهاد و جون مسافت بنج روزه راه قطع کرده و در شب ششم بوادی
سینا رسید ابری مظلم در هوا منتشر کشته برودتی بافراط روی نموده
و بجهت ضرورت دران منزل توقف نموده حرم خود را فرمود که آتشی
برافروزد تا بجان برودت هوا از لمعان حرارت آتش بسوزد و حرم
موسی هر جند سعی کرد آهن و سنک را بر هم زد از آتش برک و نوا اثری
ظاهر نشد و حضرت موسی ازین جهت مضطرب شده سر تحیر بر زانوی
تفکر نهاد و بعد از لحظه جشم بصیرت کشاده جون باطراف و نواحی آن
بادیه نکاه کرد روشنی عظیم از جانب طور سینا ملاحظه فرمود لاجرم بوجود
آتش وجدان آن متیقن کشته عصا بر کرفته و اصحاب را باقامت در ان
منزل وصیت کرده متوجه آن جانب شد قال الله عز و جل به حکایت عن

حال فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار
هدی و ما احسن ما قیل جرعه که بمیخانه ارباب کرم • بر حریفی زند
ملتمس می آید • هیچکس نیست که در کوی تو اش کاری نیست • هر کس اینجا
بطریق هوسی می آید • ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی اینجا
بامید قبسی می آید • بعضی از ناقلان اخبار گفته اند که از سن حضرت
موسی در وقت توجه بجانب طور و ملتبس شدن بلباس رسالت
چهل و نه سال و سی هفت روز گذشته بود بر روایت علماء توریت
هفتاد و نه سال و سی هفت روز علی اختلاف القولین چنین گویند که
از منزل موسی تا محلی که سواد نظر فرخنده اثرش بر بیاض آن روشنی
محیط گشت دوازده فرسخ بود چون بواسطه کمال نفسانی و استعداد
روحانی بآن روشنایی نزدیک شد آتش عظیم دید که بیکدورت و خانه
از اغصان و فروع شجر اخضر سر باوج کره اثیر کشیده بود و لحظه فلحظه
شعوع آتش بیشتری شد و حضرت نضارت شجره زیاده میگشت
موسی علیه السلام متعجب شده ساعتی دران درخت سبز افروخته
نگاه کرد و ندانست که بچه کیفیت قدری از ان آتش فرا گیرد آخر الامر
چوبی چند باریک خشک پیدا کرده برهم بست تا باین حیله آتش گرفته
بمنزل مراجعت نماید چون موسی متوجه درخت شد آتش از موسی
اعراض نموده بجانب اعلی شجره مایل گشت و موسی مایوس شده
خواست که بی حصول مقصود باز گردد که آتش بجانب او میل نموده
نزدیک شده و باز موسی بطرف نار توجه نمود آتش دورتر رفت و
چند نوبت این صورت تکرار یافته فکر و اندیشه بخاطر اشرف حضرت
موسی راه یافته درین اثنا آوازی شنید که هرگز مثل آن بسمع او راه نیافته
بود که قایل گفت یا موسی حضرت کلیم جواب داد لبیک لبیک و هر چند بجانب

وید

راست وچپ

راست وچپ نظر کرد هیچ کس را ندید و این ندا مکرر شنیده بعد از نوبت
سیوم از استماع آواز جواب داد فرمود که چه کسی تو که سخن تو می شنوم
و ترا نمی بینم جواب رسید که انی انا الله رب العالمین و انا ربک یا موسی
و حضرت کلیم بسجده افتاده گفت الهی این کلام تست که می شنوم
یا کلام رسول تو خطاب آمد که کلام منست و نور نور منست
و من پروردگار عالمیانم پیشتر آی ای موسی از ین سخن و هیم
و ترس بر کلیم الله غالب گشته مجموع اعضای وی در لرزیدن آمد
و زبانش از حرکت باز ایستاده مرغ عقل را از آشیان دماغ او
پرواز نمود و رمقی از حیات بیش نمانده بهزار حیله دست بعصا
زد و برپای خاسته حضرت ذو القوة المتین فرشته را فرستاده تا
بمدد موسی را عزم نزدیک بدرخت رسانید و چون خواست که
نزدیک تر گردد خطاب نازل شد که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک
بالواد المقدس طوی عجب حالتی است که حضرت کلیم را بخلع نعلین
امر میفرماید و نعلین حبیب تا رک عرش می ساید مگر جنان محمدی را
طلاق از قیود و اعراض از ما سوی الله دست داده بود لاجرم
در قطع منازل و سیر مراحل غبار نعلین مبارکش تاج سر افلاک
آمد و گویا هنوز حجاب اضافات موسوی مرتفع و عقد منسوبات
او مفتوح نگشته بود که در طواف وادی مقدس بخلع نعلین که اشارت
باسقاط اضافت است محکم و مامور آمد با خلع نعلین که تنبیهی بود
بان معنی که هر جا رسم بیگانگی در آید غیر سے وجود دستوار نباید هستی
هست نما یا سر هستی خود در رود و هستی حقیقی را با خداوند بالاو بستی
گذارد و هیهات هیهات سخن کجا بود که قاید ذوق عنانش گرفته بکجا رسانید
ره نوردسان عجب تند است • ترسم از دست من عنان بجهد

ندا رسید که من الکلیم هر جا که هستی
با تو ام و بتو از نفس تو نزدیکترم

محکوم

کتاب

عوارف دانند
خلع الملابس و سبب آن اهل
تنزیل وارباب

ومخصوصان ذوارف دانند که امثال این حقایق و معارف لایق بسیاق
تاریخ نیست ودر باب تاویل اقاویل کفت اند اطلاع بران اقوال
حواله بکتب ایشان است وجون در مشهد طور سینا که مقام شهود بود
موسی علیه التحیة والسلم شهید غمزهٔ شاهد حقیقی شده از هستی مجازی
خود خلاص یافته استادکار خانه جود و بادشاه ممالک وجود اورا
مشمولات الطاف و اعطاف خود کردانید خلعت نبوتش
بوشانید وبزیور علم ومعرفت خاطر انورش را بیاراست قال
عزوعلا وانا اخترتک فاستمع لما یوحی الایه وجون خواست که
خدمتش را جهت تکمیل ناقصان فرستد وبرسالهٔ فرعون و متابعان
او مامور کرداند نخست آیات واضحه ومعجزات لایحه کرامت نموده
خاطر خطیرش بروایت او متمکن کردانید وضمیر منیرش را بملاحظهٔ آن
منقاد ساخت منقول است که در اول امر جهت معجزهٔ عصا بانکه
موسی را در سخن کفتن دلیر کرداند باری سبحانه وتعالی برسید و
وما تلک بیمینک یا موسی آنحضرت در جواب بر سبیل تفصیل واجمال
کفت که هی عصای اتوکؤ علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها
مارب اخری یعنی تکیه بروی میکنم وبجهت کوسفندان باو برک درخت
حاصل میکنم ومرا انست و روی حاجتهای دیکر وابن عباس رضی
الله عنهما خاصیتی جند از عصای موسی علیه السلام بیان کرده
غالبا آن خاصیتها بعد از زمان بعثت او علیه السلام سمت
ظهور می یافته واکنون بتقریب بعضی از انها مسطور میکردد که
مسطور است یکی از ان جمله انکه ما یحتاج خود را بران بار کردی وان
عصا مانند حیوانات بهمراهی آنحضرت طی مسافت نمودی و بیان
افرادشان باوی حکایت کردی دیکر انکه جون کرسنه شدی عصا بر زمین

اظهار

زدی

زدی قوت یک روزه او از زمین بیرون آوردی واکر ثمر خواستی
ان عصا سبز شدی فروع و اغصان بیدا میکرد و میوهٔ مطلوب بار
می آورد دیکر انکه در وقت آب کشیدن عصا را بعوض دلو در جاه
فرو میکذاشت و عصا دراز شده باب میرسید و شعبتین او شکل دلوی
کرفته بر می شد دیکر آنکه در شب تاریک شمع مثال نوری داد دیکر انکه
جون با دشمن روی نمودی احتیاج بمقابله حضرت موسی نبودی جه آن
عصا بخود با دشمن محاربه کردی و بالجمله بنا بر انکه موسی از ثعبانیت
او غافل بود بالقا مامور آمد و جون بیفکندش اژدهای عظیم هولناک
شده با قبح صورتی وهیاتی بهر طرف حرکت کردن کرفت وموسی توهم
نموده روی بر فرار آورد مقارن این حال خطاب آمد که بکیرش
خذها لا تخف سنعیدها سیرتها الاولی موسی علیه السلام از
غایت خوف با آستین جامهٔ بشمین خود عصا را کرفته ندا رسید که ای
موسی مکر آستین جامه دفع نکایت اژدها ست موسی کفت حاشا
که یا رب ولیکن منم ضعیفی که از ضعیفی دیکر مخلوق کشته ام و حضرت
قادر بیجون متعاقب این معجزه بمعجزهٔ دیکرش جهت اطمینان
خاطر او ارزانی داشت وآن نوری بود که از کف دست مبارکش
می تافت جنانجه در لمعان تابش با مه وستاره با وجود ان هیچ نسبتی
نمی نمود بلکه در ضیا و اشراق بر نور آفتاب غلبه میکرد و جون نفس
حضرت موسی بمطالعهٔ آیات ومعجزات باهرات متمکن و مطمئن
شد برسالت فرعونش مامور ساخته کفت اذهب الی فرعون انه
طغی وموسی از انجا که وفور کیاست وکمال فراست او بود
میدانست که امر نبوت کاری خطیر است که در و خطری عظیم دارد
لاجرم همان لحظه زبان مسالت در نظر حضرت عزت کشاده ضعف

ونا توانی خود شرح داد و طلاقت لسان و فصاحت بیان و مشارکت
وزیر و معاونت ظهر و انشراح صدور و افساع اتساع طبع طمع و
انفساح ضمیر درخواست نمود خطاب آمد که ای موسی التجا خواستی
عطا فرمودیم و حاجات تو مقتضی کردانیدیم و برادر تو هارون را
شرف نبوت دادیم و رتبه رسالت با تو اش یار شریک و سهیم ساختیم
و حضرت موسی دیکر باره زبان سوال کشاده کفت رب انی قتلت
نفسی فاخاف ان یقتلون ندا رسید که ترا از بهر رسالت اختیار
کردم و بحلیه اصطناع خویش مشرف ساختم خاطر خود جمع دار و
همت باستخلاص بنی اسرائیل کمار که فرعون و فرعونیان بر تو ظفر نتوانند
یافت و بهیچ وجه متعرض نتوانند شد و منتظر باش که رسالت نبوت
برادرت متقاصد کردانم و قوتها و حاجتها بشما ارزانی دارم و
بعد از انکه نعمت نبوت و رسالت و عطیه توحید و شریعت و موهبت
معجزه و کرامت نسبت بحضرت کلیم صورت تمیم یافت بار دیکر
وحی الهی نازل شده که تو و برادرت نزدیک فرعون روید و رسالت
خود را اظهار کنید در ادای مراسم دعوات تکاهل منمایید و بقولی
لین و کلامی بین نصیحتش بجای آرید و در تخلیص بنی اسرائیل
سعی نموده بکوشید تا دست تسلط از ایشان کوتاه کردانند و از
سلوک سالک ظلم متقاعد کردد و همچنین دین قویم و صراط مستقیم
بروی عرض کنید و باظهار لوازم وعده وعید اقامت نمایید اکر
متابع شود السلام علی من اتبع الهدی و اکر از طریق رشاد
انحراف نموده از انقیاد احکام الهی استبعاد جوید ان العذاب
علی من کذب و تولی بعضی از ارباب تاریخ کویند که حضرت نعم
الوکیل متکفل تنظیم حال متعلقان موسی شده خدمتش از هما بجا روی

بمصر نهاده تا باداب رسالت قیام نماید و بعد از فراغ از مهم فرعون
اهل و عیال سالما و غانما مدیو رسانند و طایفه کفته اند که حضرت موسی
از طور مراجعت نموده هنکام سحر بر در خود رسید حرم موسی از
آمدنش مسرور شده پرسید که آتش آوردی کفت نار نیاوردم اما نور
نبوت آوردم و درین محل بتنبیهات لطیف و اشارات شریف از
محققان منقولست اما چون استکشاف و حقایق و اخبار و استطلاع
دقایق اثار در سیاق قصص و اسمار اداب مورخان نیست استنباط
آن معارف از مطاوی این کلمات و فحاوی این مقالات با ذهان مستقیم
و طباع سلیم حواله میرود

س چه حاجتست نوشتن حدیث عشق بدوست
که هرچه در دل عشاق بکذرد داند و لیکن از روی جان ازین هم است
که کوشهٔ دل صاحب دل بجنباند

ذکر رسیدن موسی علیه السلام بمصر و دعوت فرمودن آنحضرت باتفاق هارون فرعون را نمودن او بر منصب

و در بعضی از
کتب تواریخ چنین مسطور است که چون موسی صلواة الله علیه السلام
بدیار مصر نزدیک کشت وحی الهی بر هارون نازل شد و از کیفیت احوال
برادر کما ینبغی وقوف یافته مامور کشته که باستقبال موسی بشتابد
هارون ساز رفتن کرده از شهر بیرون آمد و بر شط نیل برادران بهم
رسیده یکدیکر را شناختند و پیش از انکه بخانه آیند از همان منزل بدر
قصر فرعون رفتند و در اکثر نسخ برین نهج مذکور است که موسی
قطع منازل و طی مراحل نموده بمصر رسید و شب هنکام بر سبیل
اختفا بمنزل مادر خود نزول فرمود والده اش بنا بر طول مدت
مفارقت موسی را نشناخته از احوال او استفسار نمود موسی
علیه السلام جواب داد که مردی غریبم و از راه دور آمده ام و امشب
درین بقعه مهمانم و تفقد مهمان بر ذمهٔ ارباب فضل و احسان از

قبیل واجبات و معقوله مفترضات است و مادر موسی وظایف مهمان
نوازی بجای آورده هارون بمجالست و بمکالمت او اشارت فرمود
در اثنای حکایت هارون و موسی را بشناخت و مادر را از حال برادر
اعلام نمود و بعد از آنکه از مفارقت موسی ممتحن و محزون بودند
بمطالعه دیدار جان فزایش خرمی و مسرت نمودند و بمشاهده لقای غم
زدایش ابتهاج و عشرت افزودند و موسی در همان شب او را
امر نبوت و احکام رسالت بر هارون و اهل بیت عرض کرد و برادر
را به فوز مرتبهٔ پیغمبری بشارت داد و آن جماعت بر مهم دعوت او را
بسمع رضا اصغا کردند و متابعت وی نموده از دولت اقتدا
بشرف اهتدا رسیدند و بروایتی موسی صلوات الله علیه السلام
بعد از سه روز که از مشقت اسفار و کلفت اخطار آسودگی یافته
صباح چهارم باتفاق هارون علیهما السلام بدعوت فرعون شتافته
منقولست که هفتاد سور قصر فرعون احاطه داشت و میان هر دو
سور قریها و مزارع و انهار بود و هفتاد هزار مرد مقاتل در
آنجا بسر می بردند و بر گرد شهر فرعون که قصر او در آنجا آب
و درخت بسیار بود و سباع ضاره و شیران درنده در آن مسکن
داشتند و آن قصر یک راه داشت که مردم از آن طریق بدروازهای
شهر می آمدند و اگر کسی از جادهٔ مستقیم انحراف نمودی بچنگال
شیران پیل صولت گرفتار آمدی و چون موسی و هارون بسور
نخستین و دروازهٔ اول رسیدند و در را بسته یافتند موسی عصای
خود بر دروازه زد مفتوح شده بر سایر دروازها عمل نمود و چون
بدرختان رسیدند که بیشه شیران بود مجموع از هیبت آواز موسی
منهزم شده هر یک بطرفی رفتند و حضرت موسی در قصر خاص فرعون

رسیده عصای

رسیده عصای اقامت بر زمین انداخت و مدتی هیچکس از خوف و ترس آن
ظالم خبر ایشانرا به فرعون نرسانید وهب بن منبه گوید که در چهارم ذو الحجه موسی
بباب القصر آمد تا چند خبر او بفرعون نرسید و محمد ابن اسحق گفته است
که حضرت کلیم بر در قصر فرعون مدت دو سال اقامت نمود که هیچکس را
جرات آن نبود که شمهٔ از حال او بفرعون رساند آخر الامر شخصی که در مجلس
فرعون رتبهٔ مسخرگی داشت و اندک چیزی از خصایص موسی و هارون
معلوم کرده بود ایشانرا دیده بپرسید که هیچ میدانید که این چه مقام است
و شما بجهت کدام مهم بدینجا آمده اید گفتند آری این قصر فرعون است
که او و متابعانش بلکه مجموع خلق عالم بندگان آفریدگار اند که خالق
زمین و زمانست فرستادگان اوییم بجانب فرعون مسخره به مجلس فرعون
در آمده گفت ای ملک امروز چیزی عجیب دیدیم که مصیبت شیران
مردم خوار فراموش کردم فرعون از کیفیت واقعه استفسار نموده
آن شخص گفت که بر در قصر تو دو کس دیدم که شیران از مهابت ایشان
چون روباه از شهر گریخته اند و غالب آنکه شیرانرا مسخر کرده اند چون با
ایشان حکایت کردم سخن عظیم شنیدم فرعون گفت که چه میگفتند و
مسخره جواب داد که ایشان گمان میبرند که غیر از تو الهی دیگر هست که
آفرینندهٔ زمین و آسمان پروردگار عالمیان است از استماع این
حدیث غضب بر فرعون مستولی شده فرمان داد که موسی و هارون
را بتعجیل در آورند و در مجلس او هامان و عظمای قوم حاضر بودند
و خلقی کثیر نیز به تماشا مجتمع گشتند و چون فرعون بجانب موسی نظر
کرد پشمینه پوشی دید که نعلین در پا و عصا در دست داشت بهمان
لحظه اش او را شناخته بپرسید که نام تو چیست گفت موسی بن عمران
فرعون گفت سوال من از این نیست موسی فرمود که بندگان خداییم که

از خاک مرا آفریده و عاقبت بازگشته من خاک خواهد بود فرعون گفت اسم
و نسبتی که بتوانسب و الیق می نماید اینست که اعتراف کنی که بندهٔ از بندگان
فرعونم و پروردهٔ نعمت اویم و نه تو آنی که مدتی در میان ما بودی و بخانهٔ ما
تربیت یافتی و عاقبت الامر کردی یعنی شخصی از مردم ما کشتی و شکر نعمت
بجای نیاوردی و از دیار ما فرار نمودی و بعد از انکه ذلیل و صغیر بودی
فقیر و اجیر گشتی و اکنون آمدهٔ و دعوئ نبوت میکنی موسی فرمود که من
مشتی زدم آن شخص را نمی دانستم که بدان سبب هلاک خواهد شد و برین
تقدیر قصاص لازم نمی آید و چون ترا بواسطهٔ عداوت اصلی همگی
همت بر قصد من مصروف بود هر آینه از خوف فرار نمودم و الفرار
مما لا یطاق من سنن المرسلین و چون از دیار شما رحلت کردم
و مشقت سفر و تعب خوف و خطر اختیار نمودم باری تعالی از خطای من
تجاوز فرمود و بمرتبهٔ بلند نبوت و رسالتم سرفراز گردانیده بدعوت تو
فرستاد و برادرم هارون را درین امر با من مشارکت داد و این چه حکایتست
که مرا بقتل کافری سرزنش میکنی و حال انکه مدت چهار صد سال است
که پیغمبرزادگان بنی اسرائیل را بعقوبتهای گوناگون معذب داشته
و بی سابقهٔ عداوتی بقتل ایشان اقدام نموده و اوقات عشیرت
ایشان به زمان بلا و عسرت مبدل ساخته اکنون وظیفه انکه بوحدانیت
رب الارباب و نبوت ما اعتراف نمایی و بنی اسرائیل را بمن سپاری و
ایشانرا بحال خویش گذاری منقولست که چون در میان موسی و فرعون
مناظرات واقع شد چنانچه بذکر بعضی از انها قران مجید ناطق است
و حضرت موسی از روی حجت و دلیل غالب و خصم مغلوب گشت
فرعون گفت ای موسی اگر غیر من عبادت کنی و بخدمت دیگری قیام نمایی
ترا محبوس سازم و از نیل رتبهٔ نجات و خلاصیت مایوس گردانم موسی

عدا

فرمود که

فرمود که چگونه ترا بر من تسلط میسر گردد که حضرت کبریای سبحانی سلطانی قاهر
و حجتی باهر با من ارزانی داشته است فرعون گفت فات بها ان کنت من
الصادقین موسی عصا از دست بیفکند فی الحال ثعبانی عظیم و
اژدهای جسیم شد و آتش از دهان او شعله زدن گرفت و دود از
بینی وی بیرون آمدن آغاز نهاد و چشمان او مانند دو مشعل افروخته
منظور نظارگان گشت و از دندانها که برهم می سایید آوازی مهیب
بگوش خلایق رسید و بسان شیر مست در غریدن آمد هر چه گذشت
درهم شکست و در هر چه نفس دمید سوخته شد مردم بر زبر هم
افتاده روی بانهزام نهادند وهب بن منبه گوید که دران ازدحام
بیست و پنج هزار کس از پای در آمده ناچیز گشتند و بعد از زمانی
ثعبان روی بسریر فرعون نهاد تا فرو برد فرعون که آن هیات
غریب و منظر مهیب مشاهده نموده از تخت در افتاد و دران یکشبانروز
طبیعت شورش چهل نوبت اجابت کرد و بیشتر در هر چهل روز یکبار
بمستراح رفتی نقلست که فرعون از صعوبت آن حالت دست
در قوایم سریر زد و فریاد الامان بر آورد و از حضرت موسی دفع
آن بلیه را مسالت می نمود و مشروط بانک شریعت او را متابعت
کرده دست تطاول از بنی اسرایل کوتاه گرداند موسی علیه السلام
بفرمان خداوندی بدست مبارک اژدها را بگرفت و آن اژدها بحال
اصلی عود کرده همان عصا شد که بود و متعاقب اظهار معجزهٔ عصا
موسی فرمود که بر نبوت خویش حجتی دیگر دارم فرعون گفت کدام
ست آن موسی دست در جیب کرده بیرون آورده و از شعاع
آن چشمها خیره گشته جمله بروی در افتادند زیرا که طاقت مشاهده
بیضا نداشتند و از موسی امان طلبیده زبان سوال باخفای آن گشادند

عجب مدار که کوته نظر نديد جمالش که چشم مرغ شب انوار آفتاب نه بيند
ولی که ملک يقين يافت گو بيا سلامت که ديدهٔ حسد اين سلطنت بخواب نه بيند
وبعد ازان فرعون با موسی گفت که امروز باز گرد تا ما در باب متابعت
تامل نمايم آورده اند که چون حضرت موسی کليم مراجعت نمود فرعون
اورا ای وقوف قوم خويش در سير طلبيده گفت ای موسی بيست و
پنج هزار نفر را کشتی گويا بجهت امثال اين قضايا مبعوث شده
موسی جواب داد که ايشان بحقيقت کشتگان تو اند که بخدای تعالی
کافر شدی و آن قوم را بر کفر و شرک تکليف نمودی آنگاه موسی
اورا نصيحت کرده بعبادت حضرت خداوند جلت کلمته دعوت کرد
فرعون پرسيد اگر سخن ترا اجابت نمايم جزای آن چه باشد موسی
فرمود که يک چيز ميخواهم که بجای آری تا من در عوض آن چهار چيز
بتو بخشم فرعون گفت ملتمس تو از من چيست موسی فرمود که مطلوب
آنست که عبادت کنی خدای ديگر نيست باز فرعون پرسيد که آن
چهار چيز کدام است موسی گفت دعا کنم تا خالق بيچون جوانی بتو
~~بخشد که از دست~~ ارزانی دارد که پيری در عقب آن نباشد و پادشاهی
بتو بخشد که از دست تو انتزاع نکند و صحتی کرامت فرمايد که از سقيم
بعيد بود و بهشت مخلد در آخرت نصيب تو گرداند فرعون گفت که با
بعضی عقلا مشورت نموده جواب تو گويم آنگاه بخانه در آمده
صورت واقعه را با آسيه در ميان نهاد و آسيه گفت هيچ عاقل
دست ازين نعمت باز ندارد و بی توقف بقول موسی عمل بايد نمود
و فرعون از نزد آسيه بيرون آمد هامان را طلب داشته و درين
باب باوی مشورت کرده هامان بی سر و سامان گفت بعد ازانکه
سالها بر مسند عز الوهيت نشسته اکنون مرتکب ذل عبوديت ميشوی

وپس ازانکه

وپس ازانکه مدتها عبادت تو کرده اند حالا عبادت ديگری ميکنی اما ملک ملک
تست و هيچکس نتواند که از دست تصرف تو انتزاع نمايد و بقول اطبا
حاذق عمل نمای تا هميشه تندرست باشی و چون موسی سر و لحيهٔ خود را
خضاب کنی تا پيوسته بجوانی تو اعتقاد کنند و اما قصهٔ بهشت که من گمان
نمی برم که بهشتی ورای اين بساتين پر نعمت که در تحت و تصرف ماست
ديگر باشد فرعون بعد از استشاره و اضلال هامان از انقياد موسی ابا
و امتناع نموده ارکان دولت و اعيان مملکت را طلب داشت
و گفت رای شما چيست در باب دفع اين دو ساحر که ميخواهند که شما را
بسحر خود ازين سرزمين برون کرده ملک را تصرف نمايند عظمای قوم
باحضار سحرهٔ مهره دلالت کردند تا با موسی معارضه کنند و فرعون
فرمان داد تا در اقاليم روی زمين تفحص نموده هر جا ساحری دانا
بودند حاضر ساختند و از ائمهٔ تاريخ در کميت ايشان اقوال مختلفه و
از دست و اصح روايات آنکه هفتاد و دو نفر بشمار آمدند و فرعون
آنجماعت را بمعاطفت پادشاهانه اميدوار گردانيده بروز زينت
که عيد قبطيان بود قرار دادند که هر کس هنر خود را بنمايد تا غالب
از مغلوب و حق از باطل جدا گردد و چون مدت مهلت منقضی شد
در روز شنبه که عاشوره را نوروز بود خلايق انبوه که هامون
کوه از کثرت ايشان بستوه می آمدند در صحرای عيدگاه مجتمع
گشتند و ساحران جمعيت عظيم ساخته شعبدها که بر يکديگر يافته
بودند بياوردند و مجدداً از جانب فرعون بانعامات گرانمايه
خورسند دل گشته انتظار مقدم موسی و هارون ميکشيدند که ناگاه حضرت
موسی و هارون و زير دران صحرا ظاهر شدند و موسی با سحره ملاقات
کرده نخست وظايف نصايح و مواعظ بتقديم رسانيد و ساحرانرا

از کیفیت مقال و وضع احوال و صورت بی تکلفانه و هیات صاحب دولتانه
آن سعادتمندان درین معرکه ایشان که ساحر باشند تردد پیدا شده از
غایت تحیر و تفکر آواز برآوردند که ای موسی اگر غلبه ترا باشد ما متابعت
تو کنیم و اگر ما غالب ایم فرعون خود داند که چه باید کرد و بنصرت و عون
فرعون چنانست که غلبه ما را باشد و از موسی دستوری خواسته که شعبدهاء
خود را دران صحرا انداختند که حرارت آفتاب عصاهای ایشانرا که مجوف
ساخته پر از سیماب کرده بودند تحریک داده مجموع در جنبش آمدند و خلایق
انها را حیات حقیقی گمان برده بهزیمت آوردند و موسی آن قضیه مشاهده
کرده از جهت خست نسبت اندیشناک شد و با هارون خطاب کرده گفت
مبادا که این خلق ما را نیز از جنس سحره پندارند و نقش این خیال بر صحیفه
خاطر نگارند و بنابرانکه توهمی که ازین حیثیت بدو راه یافته بود خطاب
آمد لا تخف انک انت الاعلی والق ما فی یمینک الآیه و چون موسی عصا
بینداخت اژدهای عظیم گشت تمامت عصی و حبالات و هیاکل و تمثالات
ایشانرا فرو برد و آهنگ قبه فرعون کرد تا آنرا نیز ابتلاع نماید فرعون
از هیبت این واقعه قرار بر فرار اختیار کرد و خلایق بر یکدیگر افتاده
روی بهزیمت نهادند و شورشی بزرگ در صحرا پدید آمد و بروایتی
ششصد هزار کس دران روز لگدکوب محنت و بلا گشته هلاک شدند
و چون موسی علیه السلام اژدها را گرفته بدستور معهود عصا شد
و اسباب و آلات سحره مفقود و منعدم گشت ساحران دانستند که
آثار حضرت موسی بتایید آسمانیست چه اگر منشاء او سحر بودی بایستی
که ادوات ساحران بحالت اصل معاودت کردی و موسی علیه السلام
دران روز خلق را بشریعت آلهی و ملت ابراهیمی دعوت فرموده هفتاد
قبیله از قبایل قبط بدو ایمان آوردند و چون صدق دعوی نبوت

موسی و

موسی و هارون بر سحره وضح شد بی توقف بحضرت کلیم شتافته سعادت
اسلام دریافتند فرعون را که بر ایمان سحره اطلاع افتاد باحضار ایشان
فرمان داده خطابهای عنیف نموده و بقطع وصلت ایشانرا بیم کرد
تا از بیم ملت بیضا بیزار شوند آنجماعت رتبه شهادت را مرجح دانسته
دل بر مرگ نهادند و از حضرت عزت ثبات خاطر و مصابرت بر نوایب
و شداید نمودند و بعد ازانکه فرعون بعقوبت آن مومنان فرمان داد
آسیه بنت مزاحم نیز ایمان خود ظاهر گردانید و با فرعون دران باب
الحاح کرده در نبوت موسی و هارون احتجاج نمود و فرعون عداوتی
که از دیرباز جهت تربیت موسی از وی در دل گرفته بسرحد اظهار
رسانید و چون عقوبت فرعونی در حق وی استعداد تمام یافته آسیه
از روی صدق و نیاز در حضرت کریم کارساز زبان مسالت بالتماس
این عطیه جاری گردانید رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی
من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین پس فوجی از ملایکه
عظام استقبال جان نازنینش کرده و روح پر فتوحش را هودج
از نور نشانده بمنازل روح و سرور و راحت و حور رسانیدند و
چون فرعون ملاحظه کرد جمعی کثیر از قبایل قبط بموسی ایمان آوردند
و بنی اسرائیل بوجود موسی افتخار نموده شادی کردند حکم فرمود
تا بقیه قبطیان بر بنی اسرائیل تشدد آغاز نهند و زیاده بر معهود
تکلیفها کنند و ازین جهت بنی اسرائیل استعانت بموسی آورده
گفتند یا نبی الله پیش از ظهور مقدم همایونت باذیت این قوم
مبتلا بودیم و تحکمات ایشان می کشیدیم لیکن بموجب اشارت آبا
و اجداد خاطر بظهور دعوت و اظهار نبوت تو خوش میداشتیم
و فرج و خلاص خود دران تصور میکردیم و اکنون که زمانه بغر دولت

بعثت تو مزین کشت ما همجنان با یذای قبطیان کرفتاریم بلکه هر لحظه عقوبت
ایشان بر ما عظیم تر و دست تسلط کوه و فجره قوي تر مي شود و ازین معنی ما
تحیر و اضطراب دست داده و دیکر تحمل مشقت نمانده یا اجازت فرمای
تا فرار نموده هر یک بطرفی از اطراف عالم روي نهیم و یا دستوری
ده که با ایشان حرب کنیم و الا تدبیری دیکر اندیش که سبب راحت
ما کردد و موسی ایشانرا بسیار تسلی داده فرمود که عسی ربکم ان
یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض و جون بعد از مواعظ و نصایح
و اعجاز حضرت کلیم از انقیاد و تسلیم فرعون و متابعانش مایوس
شد بران قوم طاغی دعا کرد لاجرم وفور بلایا از حضرت خالق البرایا
بر ایشان متوالی و متواتر کشت و نخستین بلیه قحط آل فرعون
روی نموده تا بمدت سه سال و بعد از ان طوفان ظاهر شد که اکثر
مصارف هلاک شد و در کیفیت آن اختلاف است جمعی کویند که
طوفان آب بود و بعضی تکرک و ژاله کفته اند و جماعتی بطاعون
تفسیر کرده اند و طایفه بقروح و دمایل تاویل نموده کفته اند که ظهور علت
جدیدی در میان بنی آدم از ان روز باز دست داد و مدت
این طوفان بقولی هفت روز برداشت انکاه عذاب ملخ متوجه
ایشان شد تا هفت روز مزارع ایشان مسلط کشت تمامی اسباب
وجهات ایشان را نابود ساخت بعد از ملخ هفت روز دیکر به بلای قمل
کرفتار آمدند بحیثیتی که مجموع حروث و اشجار و نباتات و از نار و بیوت
و بقاع و وحش و اوانی و طعام و شراب و اعضای بدن و
اشفار عیون و ابصار ایشان فرو کرفته بود و قرار و صبر از دل آنکروه
ربوده و در قمل نیز اختلاف کرده اند و انچه اشتهار یافته شپش است
و بعد از ان به بلیه ضفادع و شپش مبتلا شدند پس از کشف این محنت

جون جحود

جون جحود و عناد ایشان متزاید شد باری تعالی آب نیل را بر قبطیان
خون کردانید جنانچه از یکطرف بنی اسرائیل آب صافی می کشید و قبطی
خون ناب مي جشید و بهیج وجه مدافعت آن ممکن نبود و مدت هفت
روز دیکر برین عقوبت کرفتار شدند و در هر جند کاه که یکی ازین
آیات ظاهر می شد قبطیان پیش موسی آمده التماس دفع بلیه
میکردند مشروط بانکه بعد از کشف بلا ایمان آرند و بنی اسرائیل را اجال
کذارد جون حضرت موسی دعا مینمود و آن محنت مرتفع می شد
همجنان بر ضلالت خود اصرار مینمودند و در اذیت بنی اسرائیل میکوشیدند
و جون نوبت هفتم موسی بر ایشان دعا فرمود لا خویش در صحرا یا جانوران
هجوم کرده هفت شبانروز تعذیب شان دادند و بعد از ان هفت
شبانروز دیکر وبا در مواشی و دواب ایشان افتاد و پس از ان
سه شبانروز دیکر به تیرکی هوا و جستن بادهای مخالف معذب شدند
انکاه وحی آلهی رسیده بموسی که قوم را بتقارب زمان هلاک خصم
بشارت دهد و تمامت ایشانرا شماره کرده از مصر بیرون برد و بر لب
دریا مقام دهد تا کمال لطف و کارسازی حضرت بی نیازی ایشانرا
از آب دریا عبور داده فرعون و اتباع او را هلاک کرداند و بعضی
کفته اند که مدت مکث موسی علیه السلام در میان قبطیان بعد از
اسلام سحره بیست سال بود و آیات تسعه درین مدت بظهور
پیوست و روایت اهل کتاب آنست که نزول این بلایا بمدت
یازده ماه اتفاق افتاد اول آن شهر ایار و آخر آن آذار بوده
از سنه سال هشتادم از سن موسی علیه السلام و قوم اشهر میان قول
اهل تاریخ انکه مدت ظهور این آیات سه سال و یازده ماه بوده آورده اند
که فرعون باغوای هامان بر قتل موسی عازم شد جون آن حضرت ازین

قضیه وقوف یافت دعا فرمود که پروردگارا آمال‌های ایشانرا مسخ گردان
و دلهای آن قوم را سخت ساز و مهر بر قلوب ایشان بنه تا بعذاب دردناک
گرفتار گردند و در بعضی از تفاسیر مذکور است که هر نقد و جنس که قبطیان
داشتند ممسوخ بسنگ شد بحیثیتی که زنی بنان پختن اشتغال داشت
چون حضرت موسی این دعا فرمود نانها در تنور متبدل بسنگ گشت دیگر باره
آل فرعون پیش موسی آمدند و عهد کردند که اگر موسی دعا کند تا باری
سبحانه و تعالی نعمتها را برقرار سابق بدیشان ارزانی دارد متابعت دهیم
شریعت نمایند و حضرت موسی دعا فرمود بشرف اجابت رسید اما آن سنگ
دلان همچنان بر کفر و تمرد و عناد اصرار نموده گفتند تا چند ازین آیات
و علامات بما نمائی که ما را از دینی که مرتکب آن شده‌ایم بگردانی تا بتو ایمان
نخواهیم آورد به نبوت تو تصدیق نخواهیم کرد و چنین گویند که فرعون هر
نوبت که آیتی میدید و عزیمت مینمود که بموسی بگرود اما آن ضال مضل
یعنی هامان از آن اندیشه مانع گشته می‌گفت اترید ان یکون عبداً بعد ان
کنت رباً و تکون مملوکاً بعد ان کنت مالکاً و فرعون بسخن آن ملعون
از طریق مستقیم انحراف نموده بهاویه هلاک میل کرده بسوی روی
ابدی گشت ~ صحبت ابلهان چو دیگ تهی است ° اندرون خالی
و بیرون سیهی است در بنای صرح فرمودن نقل آثار چنین آورده‌اند
که چون کار موسی بالا گرفت و جمعی کثیر با و ایمان آوردند فرعون گفت
مرا با موسی کاری نیست و من میخواهم که با یمان روم و بر حال خدای
موسی اطلاع یابم و با او جنگ کنم چه معبودی که مستحق عبودیت باشد
بغیر از خود در عالم نمیدانم و چنان گمان میبرم که موسی از دروغ
گویان است این اندیشه در خاطر نامبارکش رسوخ یافته هامان را
فرمان داد تا متصدی بنای قصر رفیع گردد که از آنجا بآسمان رود

هامان بفرموده

هامان بفرموده عمل نموده از اطراف و ولایات استادان ماهر جمع کرد و آلات
و اسباب عمارت از سنگ و آجر و غیر ذلک مرتب داشته مدتی طویل
به بنای صرح مشغول بودند و یکی از متاخرین در تاریخ خود چنین آورده
و العهده علیه که قصر بمرتبهٔ ارتفاع یافت که مدت یکسال و نیم بالا
کروندگان از حصص باوج آن رسیدی و چون بنای صرح باتمام رسید
فرعون بر بالای قصر رفته تیری بجانب آسمان انداخت و حضرت
عزت فرشته را امر فرمود تا آن تیر را بخون آلوده سوی فرعون
افکند و آن ملعون خرف بشاشت نموده گفت اینک خدای موسی را
کشتم منقولست که بعد از نزول از بالای کوشک جبرئیل بفرمان
ایزدی گوشهٔ جناح بر آن قصر زده بسه پاره گردانید و قطعهٔ از آن
بر لشکرگاه فرعون افتاده خلقی کثیر هلاک شدند پاره در دریا
خلقی قسمی بدیار مغرب قرار گرفت و هر استاد و مزدور که در ارتفاع
آن سعی نموده بودند مجموع براه عدم رفتند و در بعضی از تواریخ
گفته‌اند که بنای قصر در اثنای ظهور علامات تسع بود و آیات تسع
را بدین وجه تفسیر کرده‌اند که یکی عصاست دوم ید بیضا سیوم
حل عقده چهارم انتقال انفلاق بحر پنجم طوفان ششم جراد هفتم
قمل هشتم ضفادع نهم دم والله تعالی اعلم ذکر خروج موسی
و هارون علیهما السلام از مصر و کیفیت خلاصی بنی اسرائیل و هلاک گشتن
فرعون متابعان و متمردان چون حضرت موسی بخروج از مصر مامور
شد رؤسای بنی اسرائیل و اشراف را طلب کرده مضمون وحی
الهی برایشان رسانید و مجموع آن قوم در تهیه اسباب سفر امر فرمود
و ایشان از مجلس مشورت متفرق گشته تا بمدت یکماه هر چند باستعداد
سفر اشتغال مینمودند هر روز مانعی پیدا شده وجه مطلوب از

بلع
بنی اسرائیل
البساط

نقاب تاخیر و تعویق روی نمی نمود و موسی علیه السلام بار دیگر اکابر بنی اسرائیل
را طلب داشته از جهت توقف تفحص فرموده گفتند همانا سبب این واقعه
آنست که یوسف علیه السلام در اواخر ایام حیات وصیت فرموده بود که چون
بنی اسرائیل از مصر بیرون روند صندوق جسد مرا همراه خود برده در جوار آبا و
اجداد بزرگوار دفن کنند و ما بنابر طول مدت نمیدانیم که مدفن یوسف کجاست
موسی علیه السلام فرمود که بهر حال دست تجسس و تفحص باز نمی باید داشت
بوجه آن مطلوب امیدوار می باید بود و بنی اسرائیل شرایط استفسار بجای
آورده بعد از استفسار تمام پیرزنی فرتوت حال کسی بجنگ ایشان افتاد
که برین امر مسطور اطلاع داشت و چون این خبر بموسی رسید فی الحال
باحضار او امر فرموده نشان مرقد صدیق خواست عجوزه گفت که مرا نیز حاجتیست
می خواهم که حالت شباب و طراوت جوانی بمن باز آید و در منازل اخرت
رفیق و همعنان تو باشم اگر حاجت مرا بشرف انجاح مقرون گردانی
بمقبره یوسف راه نمائی کنم و موسی بموجب وحی سماوی اسعاف مطلوب
او را متکفل شده دعا فرموده و آن زن نعمت جوانی یافت مرقد یوسف را
بحضور در میان نیل نشان داد و بدعای حضرت موسی آب از آن موضع
دور گشته چون زمین شکافتند تابوت صدیق که از سنگ خارا بود
یا از شیشه مینا علی اختلاف القولین ظاهر شد و آن تابوت را از آن
محل نقل کرده بموضعی مامون در بیرون مصر نهادند و زود بجا نهادن احقت
نموده باستعداد سفر مشغول شدند و جمعی از ائمه تاریخ گویند که حصول اثاث البیت
هم در شب رحلت بنی اسرائیل دست داد و بالجمله چون بنی اسرائیل تهیه
اسباب سفر اشتغال نموده بر خروج جازم شدند بموجب الهام ربانی که
قول موسی بآن مشیر بود اکثر اکالیل و حلی آلات و حلی و حلل قبطیان را
ببهانه عروس عاریت کردند و آن حبان مال خطیر بی تحمل مستغنی و مقاسات

الاسعاف
براوردن حاجت
صراح

محنتی بدست

محنتی بدست ایشان آمد و جهته علامات خروج هر یک از ایشان بانجد بست
دادو نجی بجای آورده کفی خون بر در خانها کشیدند و این قربان را قربان فصح
گویند و هنگام نیم شب که محل سکون خلایق حرکت کرده از مصر بیرون رفتند و
تمامت اهل و عیال را مصحوب گردانیده بموضعی که تابوت یوسف را علیه السلام
نهاده بودند حاضر گشتند و چون بنی اسرائیل بدان موضع جمع آمدند
موسی فرمود تا عرض لشکر کردند در عدد ایشان اقوال مختلفه ورود
یافته یکی از آنها سابقا درین اوراق مسطور گشت و بعد از عرض طبقات
حشم حضرت موسوی هارون را مقدمه لشکر ساخته میمنه و میسره را بسرداران
اسباط یهودا و لاوی سپردند یوشع بن نون و اشراف سبط یوسف
و ابن یامین را در قلب جای داده خود بر ساقه روان شد و این
صورت بروایت اشهر در شب یکشنبه نهم محرم روی نموده و بعضی از
اهل کتاب گویند که خروج از مصر شب پنجشنبه پانزدهم نیسان بود بنا بر
تعجیل که داشتند نان فطیر نپخته خوردند و یهود روز پنجشنبه سال بمنتصف
نیسان اقرب باشد عید الفطر خوانده تعظیم و حرمت نمایند و عید اول
و اعظم یهود آن روز باشد و هر که دران روز عید از نان فطیر ایشان
که در برابر کلیچه مسلمانان می پزند بخورد با وی احسان کنند و چون دران
شب بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند بموضعی که آن را عین الشمس
خوانندی نزول کردند از انجا حرکت نموده بمنزلی که موسوم بغار موبود
رسیده فرود آمدند ذکر آگاهی یافتن قبطیان از رفتن بنی اسرائیل و
لشکر کشیدن فرعون بانتقام ایشان از مصر و آب باتش پیوستن
جون صباح نهم محرم قبطیان از خواب برخاستند و از بنی اسرائیل
هیچکس را ندیدند و بر حیله ایشان واقف شده از فقدان اموال
نزدیک بود که دیوانه شوند با قلب افروخته و افغان برآورده بدرگاه

فرعون رفتند و صورت حال را معروض او کردانیدند و فرعون بجمیع لشکر فرمان
داده خواست که همان لحظه در عقب بنی اسرائیل شتابد اما بواسطه آنکه دران
روز علت فجاه در محلات مصر پیدا شده اکثر ابکار و مخدرات قبطیان
بدار البوار پیوستند چهرهٔ مطلوب در تتق توقف ماند بامداد دوشنبه
عاشر محرم که شام نکبت اعدا بود فرعون با لشکری بیکران به تعجیل
تمام در پی موسی روان شد و چون از روز شش ساعت منقضی گشت
مقدمهٔ لشکر فرعون بر کنار دریا نزدیک به ساقهٔ سپاه موسی رسید و
بنی اسرائیل کران و ابهه کبری مشاهده کردند فریاد بر آوردند که یا نبی الله
دشمن رسید و بیشک ما از کرفتاران و اسیرانیم چه از پس آتش شمشیر
است و از پیش دریای آب بچشم بین و بدل رحم کن که کار از دست
موسی جواب داد که آفریدگار تعالی و تقدس مرا بنصرت و فیروزی
وعده فرموده و مواعید او جل ذکره حق و صدق است شما اندوهگین
مباشید که هم اکنون فرج یابیم و مقارن این حال جبرئیل امین نزول
فرموده وحی رسانید که اضرب بعصاک البحر و الملکی و انت المستعان
و لا حول و لا قوت الا بالله العلی العظیم و بعد از اتمام دعا عصا
بر دریا زد که انفلق یا ابا خالد باذن الله تعالی فی الحال دریا بدوازده
کوچه بر عدد اسباط بنی اسرائیل منقسم گشت و اجزای آب از مواضع
خود بر خاسته بر مثال دوازده طاق در میان هوا بایستاد و نسیم
لطف در حرکت آمده و آفتاب عنایت بر قعر دریا تافته همان زمان خشک
شد و هر سبطی در کوچه در آمده از لطافت که میان هر دو سبطی حایل بود
یکدیگر را میدیدند و روایتی آنکه بنا بر اضطراب بنی اسرائیل که هم راهی هیم
از حال خویشان و هم نشینان چیزی نداریم بدعای حضرت موسی ابهاکر
میان هر دو طاق بود چنان مشبک گشت که هر سبطی کما ینبغی ملاحظه حال

سبطی دیگر

سبطی دیگری می نمودند موسی علیه السلام بر ساحل چندان بایستاد که مجموع
بنی اسرائیل در قعر بحر در آمدند و بعد از ان بدلالت جبرئیل و میکائیل
او هم روان شد و در مدت چهار ساعت نجومی تمامت قوم موسی
از ان قعر بحر هایل بساحل نجات رسیدند و چون فرعون بدانجا
رسید و دریا را بدان کونه دید از غایت دهشت خویشتن بلرزید
و در قدرت پادشاه تقدیر علیم و معجزهٔ موسی کلیم متحیر گشته از عین
تحیر غریق بحر تفکر شد و چون در سلوک آن مسالک متردد گشته
گاه اندیشهٔ مراجعت مصر میکرد و گاه عزیمت متابعت دین موسی می
نمود و درین حال در امر مراجعت و قضیه متابعت با هامان طریق مشورت
مسلوک داشته آن ملعون بدبخت فرعون را از ان نیت مانع آمد و
گفت مدت چهار صد سال که بر عالمیان خداوندی و پادشاهی کرده
بمرتبهٔ الوهیت و ربوبیت سرفراز بوده اکنون شرم نداری که موسی
و بنی اسرائیل ازین آب بجادوی بگذرند و تو خواهی که باز کردی و ایشان
جان بسلامت برند و ترا این عار بماند و حدیث متابعت او خود چه
سخن است که بر زبان توان آورد بلک این آب از نهیب تو بدین
سان ایستاده است و از فرط صولت تو چنین منشق گشته جهد کن
تا خود را به بنی اسرائیل رسانیم و انتقام خود از ایشان بستانیم و فرعون
بکلمات هامان غره گشته بهذیانات او فریفته شد و از جادهٔ صواب انحراف
جسته مغرور وار اسب بدریا فکند و مجموع لشکر بمتابعت وی در آمدند
بعضی چنین گویند که عدد سپاه فرعون دران روز هزار بار هزار و هفتصد
هزار مرد محارب مبارزی بود آورده اند که دران حین جبرئیل بر اسپی
مادیان سوار شده در مقدمهٔ لشکر فرعون میرفت تا بدریا در آمد و دیگر
اسپان ببوی مادیان بقعر بحر در آمدند و میکائیل بر ساقهٔ لشکر اهل

ضلال موکل بود تا باز ماندکان را و مکرامان را بدریا رسانید وجون
قبطیان بساحل نزدیک رسید وساقه در دریا در آمد بحکم الٰهی اجزای
آن بیکدیکر پیوستن کرفت ومجموع متصل واحد شده متمردان و طاغیانرا
هلاک کردانید فغشیهم من الیم ما غشیهم فرعون قوم ومابدی در لباب
التفاسیر مذکورست که در وقتی از اوقات آب نیل کم شد قبطیان
به نزد فرعون آمده جریان رود را بدستور سابق مسالت نمودند
فرعون حکم فرمان داد تا مجموع حشم وخدم سوار کشته بصحرا بیرون
آمدند وامرا وارکان دولت هریک در محل خود قرار کرفتند وخود
ازمیان قوم کنار کرفته بکوشهٔ رفت واز اسب پیاده کشت رخ بر
خاک نهاده بساط تضرع کسترانیده بیچارکی خودرا معروض درکاه
حضرت عزت کردانید والتماس قبطیان را از رب الارباب مسالت
نموده باری تعالی اجابت فرموده جبرئیل را بنزد وی فرستاد که با
فرعون بکوی جزای آن بنده چه باشد که در نعمت پروردکار خود بزرکی
شود وبعد ازان در وی عاصی وطاغی کردد ودعوی کبریای الوهیت
کند فرعون در جواب جبرئیل صحیفهٔ برین منوال نوشته تسلیم کرد بن قابوس
که هذا ما یقول ابو العباس الولید بن معصب من آل ریان آن
جزا العبد الخارج من طاعة سیده الکافر نعمه ان یغرق فی من
البحر وجبرئیل آن نوشته از وی کرفته باز کشت ودر هنکام غرق
نوشته را با او نمود واقرا کتابک وفرعون هلاک خود متیقن کشته
کفت امنت بالله لا اله الا هو الذی امنت بنبوت اسرائیل وجون
ایمان یاس مقبول بارکاه احدیت نیست جبرئیل کفت خاک از قعر
دریا ربوده بر دهانش زده وخطاب کرد کفت که آن وقد عصیته قبل
وکنت من المفسدین ~ بندهٔ کافر دل ایمان نمای ° نزد خرد

دور بودی

دور بودی از خدای

ذکر حال مومنان بعد از هلاک اهل طغیان

وجون فرعون ومجموع سپاه در روز عاشورا زمر آب باتش دوزخ
پیوستند وبنی اسرائیل که از ایشان خلاص یافته از دریا بیرون آمدند
ده ساعت از روز کذشته بود تا آن زمان هیچ نخورده بودند کفته
یوم را نیت صوم کرده روزه داشتند وامثال در عاشورا میان
یهود سنت شده الی یوم بدان عمل می نمایند وفرعونیان بعد از
غرق وهلاکت بروی دریا افتادند تا بنی اسرائیل مشاهده حال
دشمنان کرده اعتقاد ایشان به نبوت موسی وکمال خالق
البرایا رسوخ یافته چنین کفته اند که مدت ده روز امواج دریا
متلاطم بود تا فرعون واتباعش را بساحل انداخت وجون
بر اجساد ایشان ملابس بسیار وتجملات بیشمار بود بنی اسرائیل
برسر قبطیان تاخته همه را غنیمت کرفتند وهرچند موسی قوم را
نصیحت کرده کفت در کرفتن اموال جرأت منمائید وبدانچه لیلة
الخروج کرفته اید قناعت کنید التفات بسخن موسی نکردند و
ازان فعل ممتنع نکشتند تا اجزا آن مالها سبب ابتلای الجماعت
شده بشومی آن سامری بر ایشان دست یافته چنانچه در محل خود مشروح
خواهد شد ان شاء الله تعالی منقولست که حضرت موسی در روز
دوازدهم محرم از کنار دریا یراق یوشع بن نون کرده او را با هفت
وچهار هزار نفر بدیار مصر فرستاد وایشان توجه نموده چون بدان
مملکت رسیدند متروکات قبطیان را تصرف فرموده انچه ازاخر
این واموال آن قوم مانده بود امکان نقل داشت بحضرت موسی
فرستادند وبساتین ومزارع وسایر املاک واسباب ایشان
ضبط کرده بعضی را بفروختند وبرخی را نکاه داشتند وشخصی را

راهم از قبطیان بر بقیه آنجماعت بحکومت نصب کرده باز گشتند و بعد از
مراجعت وصول یوشع بنی اسرائیل از ساحل دریا برخاسته روی
براه آوردند و بروز قطعه سحاب در هوا پیدا شده بر سر آن قوم
سایه می انداخت و بشب عمودی از نور در مقدم ایشان می آمد
تا بوساطت آن قطع منازل و مفاوز میکردند و چون سه مراحل
از کنار دریا قطع فرمودند بموضع رسیدند که انرا حریره گفتند
و آبی تلخ داشت بنی اسرائیل از موسی التماس نمودند تا دعا کند که آب
آن شیرین گردد و آنحضرت بامر الهی اشارت کرد تا گیاهی دران آب انداختند
که مرارتش بعذوبت مبدل گشت و در اثنای قطع راه به منزل فوجی از
عمالیقه عبور کردند که ایشانرا بتی چند بود بر صورت گاو و گوساله و بعبادت
آنها مشتغل بودند بعد از مشاهده این حال جهال بنی اسرائیل پیش
موسی آمدند و زبان التماس گشاده گفتند که ما را نیز بر مثال این تماثیل
بتی چند باید تا بپرستش آنها قیام نمایم و بوسیله اصنام بحضرت ملک
علام تقرب جوییم موسی ازین سخن متاسر شده گفت اغیر الله
ابغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین و از حدیث کلیم صلحای بنی
اسرائیل بگریه افتادند و جاهلان ایشان پشیمان گشته عذرها خواستند
موسی امرزش خواسته حضرت ربانی ازان طایفه نادان عفو فرمود
و بعضی از ائمه تاریخ گویند که بنی اسرائیل بعد از حصول مغفرت الهی
بموسی گفتند که ماٴمول آنست که چون جناب احدیت بدین جریمه عقوبت
نفرمود اکنون فرمانی ارزانی دارد که بانقیاد آن رضای حضرت او
بدست آری موسی مناجات کرده گفت فرمان چنان است که متوجه
بلاد شام شوید و فتح آن مملکت کرده در وقت در آمدن باریحا که
یکی از شهرهای شام است سجده آورید و خضوع و خشوع بجای آورید

خط ذنوب

خط ذنوب و خطایا از حضرت غافر الذنوب مسالت می نمایند و طریقه
ندامت و استغفار سلوک دارید و حکمت درین آن بود که مردم در آن
شهر بت پرست بودند چون طاعت و عبادت و تضرع و تخشع بنی
اسرائیل ببینند دست ازان شیوه ناپسندیده باز دارند و چون قوم
موسی بدروازه اریحا رسیدند صلحای ایشان بموجب فرموده عمل نمودند
فاسقان حنطی سمقانا گفتند و بهر طریق که ممکن بود بران حکم استهزا
نمودند و بلغت عبری حنطی سمقانا گندم سرخ باشد تا باری تعالی
بشومی آن جرات طاعونی بران طایفه گماشتند در کمتر از یکساعت
بیست و چهار هزار نفر اعیان و اشراف ایشان هلاک گردانید
دیگر باره موسی با صلحا و زهاد و عباد بدعا و زاری اشتغال
نموده ببرکت دعا مقرون الاجابت آن بلیه از ایشان مندفع گشت
و بعضی در تواریخ چنانچه مذکور است که این واقع که بعد از
فتح اریحا روی نموده و اظهر این قول ضعیف مینماید چه فتح
آن بلده در زمان یوشع بن نون دست داده در وقتی که بنی اسرائیل
از تیه خلاص یافته بودند چنانچه درین اوراق عنقریب کیفیت
اریحا و قوم رقم بیان خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز
و بنی اسرائیل مدتی مدید متابعت شریعت ابراهیم و ملت خلیل
علیه السلام مستمر بود تا زمانی که حضرت موسی با معارف بنی اسرائیل متوجه
بطور سینا شد و شریعت متانف وضع فرمود **ذکر رفتن موسی
علیه السلام بطور سینا و مخاطب شدن بخطاب الهی و نزول الواح
و اقامت بنی اسرائیل در مزین و کیفیت اضلال سامری آنرا** چون بنی اسرائیل
بکرات مرات از حضرت موسی التماس نمودند که ما را شریعتی علاحده
می باید تا بر مصداق آن عمل نمایم و بوسیله آن رضای حضرت الوهیت

بلغ

حاصل کنیم وموسی درین معنی با جناب احدیت مناجات فرموده خطاب
آمد که بجانب طور توجه نموده سی روز روزه باید داشت تا انجاح خواهشها
میسر شود وآمال با نجاح پیوندد وموسی با بنی اسرائیل گفت که مرا عزیمت
طور سیناست ومدتی در آنجا توقف خواهد شد شما نیز بجانب بریه سین
حرکت نموده دران منزل رخت اقامت اندازید وبعبادت حضرت سبحانی
اشتغال نمایید تا زمانی که مراجعت نمایم وامیدوارم که باری سبحانه و
تعالی شما را دینی مستانف وشریعتی مجدد کرامت فرماید آنگاه موسی
هارون را برایشان خلیفه گردانیده میعاد آمدن مقرر فرمود وچون بنی
اسرائیل از موسی شنیده بودند که حضرت عزت وعده کرده است که در
طور با وی سخن گوید التماس نمودند که از هر سبطی تنی چند دران سفر
مصحوب گردانند تا ایشان نیز بشرف استماع کلام الهی مشرف شوند
وآن فضیلت درمیان اعقاب یعقوب علیه السلام بطنا بعد بطن
بماند وموسی ملتمس ایشان نموده اند از انقیای وحکمای اسباط اثنی عشر را قبول
هفتاد نفر اختیار فرموده باخود همراه برد وروایت دیگر آنست که این هفتاد
نفر بعد از انکه قوم گوساله پرستیده بودند جهت شفاعت واستغفار
همراه موسی شده بطور رفتند ودر لباب التفاسیر مذکور است که
سبب رفتن این هفتاد نفر آن بود که وقتی موسی وهارون علیهما السلام
جهت عبادت بکوهی رفته بودند ناگاه هارون انجا وفات یافت وموسی
بقوم ملحق شد اورا بقتل هارون متهم داشتند لاجرم برای برات خود
ساحت خویش هفتاد کس از ایشان اختیار فرموده بدان درکوه برد
ودعا کرد تا هارون بحال حیات عود نموده صورت واقعه خود تقریر
کرد وذیل عصمت او از لوث تهمت بری گشت وتوفیق میان این عصمت
روایات مختلفه برین وجه می توان کرد که در هر نوبت ازین واقعه تابع این

هفتادکس

هفتاد کس ملازم انحضرت بوده باشد وبالجمله چون موسی کلیم علیه التحیه
والتسلیم بجانب طور توجه نموده قوم را وصیت فرمود که بصوب
بریه سین حرکت فرمایند سحابی که پیوسته بر دوش بنی اسرائیل سایه
می انداخت از موضع خود زایل شده متوجه بیابان سین گشت وایشان
نیز بفراغ تمام در ظل غمام روی توجه بدان طرف نهاده بعد از
طی منازل بان سرزمین رسیدند ورخت اقامت انداخته انتظار
از مقدم شریف موسی مینمودند وبعد از انکه موسی علیه السلام
از قوم مفارقت کرده بروایتی در اول ذی القعده در معبد طور سینا
معتکف شده یکماه تمام شرایط اعتکاف بجای آورده بصیام نهار
وقیام لیل ومواظبت تسبیح وتهلیل قیام نمود جبرئیل نازل
شده وحی رسانید تا ده روز دیگر را ردیف ایام گذشته گرداند
وموسی صلوات الله علیه مامور به عمل نموده در وعده مراجعت
تخلفی واقع شد بنابرین سفهای بنی اسرائیل بهیات اجتماعی نزد
هارون آمده گفتند که ایام وعده آمدن برادرت منقضی شد وتا غایت
از و اشراف قوم هیچ خبر نداریم ویمکن که موسی روسای ما را اهلاک
ساخته باشد یا بسازد اکنون تدبیر این واقعه چیست وچاره این
حادثه چه باشد سامری که بر کمال خفت عقل حماقت ایشان وقوف
پیدا کرده فرصت اضلال یافته گفت ای قوم من میدانم که سبب
خلف وعده حضرت موسی چیست واو چرا نمی آید بنی اسرائیل
استفسار نموده سامری گفت که موسی رنجیده خاطر از شما مفارقت نموده
وسبب رنجش او آنکه بعد از غرق قبطیان اموال ایشان که گرفتند
وغنائم ان جماعت را تصرف نمودید وبمنع پیغمبر خدای ممتنع نشدید
وحالا از میان شما کناره گرفته تا اگر بشامت نافرمانی قوم بلائی

نازل شود او در میان بنی اسرائیل نباشد و بتکلیف و زحمت ایشان در نماند
و اگر از سر اموال بگذرید تحمل که از شما خشنود گشته بزودی مراجعت
نماید یهود این سخن را از سامری باور کرده چاهی کندند و هر چه بی رخصت
موسی از قبطیان گرفته بودند دران چاه انداخته سرش استوار
ساختند باز سامری بنیاد شیطنت کرده گفت موسی در میان شما
نیاید تا آن اموال را نسوزید و نگدازید و ثانیا سخن آن مخنث
نیز موثر افتاده قوم سر چاه باز کردند و انچه سوختنی بود آتش در وی
زدند و آنچه گداختنی بود سامری که زرگری میدانست تسلیم نمودند تا
بگدازد و آن سردفتر اهل ضلال مجموع طلا و نقره را بر هم گداخته
گوساله از انها مصور ساخت و قدری خاک از زیر سم اسب جبرئیل
بوقت هلاک فرعونیان گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت و فی الحال
از گوساله زرین آوازی پدید آمد و بروایتی اجزای آن صورت
بتمامها گوشت و پوست و بی استخوان شد و بعد از وقوع این صورت
عزیب سامری بنی اسرائیل را گفت که این گوساله خدای شما و پروردگار
موسی است اورا عبادت کنید و از وی درخواهید تا موسی معارف
اسباط بشما باز فرستد ایشان بدین قول واهی فریفته گشته کمر
گوساله پرستی بر میان بستند الا دوازده هزار نفر اسباط یوسف
ابن یامین که از ان فعل مذموم استبعاد جسته قوم را ملامت کردند
و بر اقدام آن عمل نامرضی سرزنش نمودند و هارون نیز چندانکه
بساط موعظت تمهید کرده مفید نیفتاد چون اورا بقتل و اخراج بیم
کردند دست از نصیحت باز داشته خاموشی گزید و موسی علیه السلام
که با ان هفتاد نفر در طور سینا معتکف شده عبادت میفرمود مطلقا
ازین حال خبر نداشت تا ایام اربعین وی که از آغاز ذی القعده بود

از

تا انجا عشره

تا انجا عشره ذی الحجه یا از عشره محرم علی اختلاف القولین که مسطور است از
روایات فضلای ملت احمدی باتمام پیوست انگاه در صبح چهل و یکم که باعتقاد
اهل کتاب اول ماه پنجم بود از خروج بنی اسرائیل پیش از موافقت رفیقان
بمحل مناجات شتافت و ابری رقیق میان او و آن هفتاد تن حایل شده
موسی از نظر ایشان غایب گشت و حضرت باری سبحانی و تعالی بی
توسط کام و زبان با وی تکلیم فرموده الواح عشره چون که مشتمل
بود بر امهات و اصول شرایع و ادیان ارزانی داشت و بنی اسرائیل
را بشرع مجدد سرفراز گردانید در بعضی از تواریخ مسطور است که موسی
کلیم علیه التحیة والتسلیم درین نوبت که بکوه طور آمده بود بعد از تکمیل
اربعین در اوان مناجات طالب رویت شده التماس او باجابت
حضرت عزت اقتران یافت لن ترانی میرسد از کوه موسی را
جواب این همه فریاد مشتاقان ز استغنای اوست و در کتب
معتبر مثبت است که چون حجاب رفع گشته موسی بر قوم ظاهر شد
و مضمون الواح و تفصیل احکام ملت را بر ایشان عرض کرده
گفتند مقصود ما از تحمل چندین مشقت مطلوب جمهور بنی اسرائیل
از فرستادن ما آن بوده که ما نیز بشرف استماع کلام الهی مشرف شده بادای
شهادت نزد ایشان قیام نمایم و موسی دران باب مناجات فرمود
ملتمس آن جماعت مبذول افتاد و همان لحظه باز ابری رقیق پدید آمده
موسی و هفتاد رفیق را در میان گرفت و مجموع کلام الهی را شنیده باستماع
کلماتی که در الواح عشره مسطور بود فایز گشتند و بعد از انکه حجاب
مرتفع گشت رفقای موسی مجادله آغاز کرده گفتند که ما بمجرد شنیدن
کلام بتو ایمان نیاریم تا متکلم را معاینه نه بینیم و چون این حدیث بر زبان
ایشان جاری گشت ابر سیاه پدید آمد و اهوال عظیمه و احوال مختلفه

وحوادث وهشت انگیز ونوازل وحشت آمیز وزلزله وصاعقه روی نموده طالبان
دیدار مصراع سابقا سالار جهان قدم ؔ سر بر حد عدم رسیدند موسی از بد اعتقادی
ایشان تعجب نموده واز سوء ظن بنی اسرائیل بتحیر فزوده باز دعا کرد تا همه را
حضرت جلال سبحانی خلعت حیات بوشانیده بحال اول معاودت داد
وایشان از کرده وگفته استغفار کرده بصدق نبوت موسی اقرار نمودند
واوامر ونواهی حضرت الهی را مطیع ومنقاد گشتند وآنحضرت سه روز
دیگر در انجا توقف فرموده مناجات میکرد تا حضرت باری سبحانه وتعالی
دو لوح دیگر از جواهر مشتمل بر ایات بینات که بقلم نور مرقوم شده بود
بوی فرستاد وبعد ازان لوح را گرفته با آن هفتاد نفر متوجه قوم شده
بود وجون باخبار حضرت عالم الغیب والشهادة بر گوساله پرستیدن
بنی اسرائیل مطلع گشت غضب بروی استیلا یافته بمیان قوم آمد واول
بهارون اعتاب کرد انگاه بامت بی وفا وبعد ازان بسامری وبخشی
غضب بر مزاج مبارکش مستولی شده بود که الواح را جنان بر زمین زد
که بعضی ازانها بشکست وسر وریش برادر را گرفته بخود کشید هارون
گفت ای پسر مادر بنی اسرائیل مرا ضعیف شمرده نزدیک بود که بکشند
وموسی فرمود که جون دیدی که قوم فرمان تو نمی بردند جرا ازمیان ایشان
بیرون نشدی وبه نزد من نیامدی هارون گفت یا ابن ام لا تاخذ
بلحیتی ولا براسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل ولم ترقب
قولی ولا تشمت بی الاعدای ولا تجعلنی مع القوم الظالمین موسی
ضعیف حال معلوم فرموده از هارون عذر خواست واورا در طلب
امرزش ردیف خویش گردانید گفت رب اغفر لی ولاخی وادخلنی فی
رحمتک وانت ارحم الراحمین وجون جشم موسی بر بنی اسرائیل افتاده
مجموع گوساله پرستان متحیر وشرم زده سرها در پیش افگندند آنحضرت

خویش

فرمود که

فرمود که خدای با شما وعده نیکوئی کرده ومرا بمناجات خوانده جهت شما کتابت
فرستاد وبدین اندک روزگاری که از شما جدا شدم عهد بر شما دراز شد
ووعدهٔ مرا خلاف کردید بنی اسرائیل باتفاق گناه را بسامری حواله
کردند وبنقص وخطای خود نیز اعتراف آوردند موسی اورا طلبیده
از کیفیت واقعه استفسار نمود سامری گفت من جبرئیل را دیدم وقبضهٔ
خاک از اسر سم اسبش گرفتم ومدتی بود که آرزو داشتم که بنی اسرائیل
را گمراه کنم جه ایشانرا بغایت نادان یافتم وبهنگام فرصت آن خاک را
در بدن گوساله ریختم تا آوازی بدید آمد واین ابلهان از طریق
مستقیم منحرف شده آنجه در خاطر مضمر بود بظهور پیوست موسی گفت
ای سامری ترا نکشم اما درین جهان تا زنده باشی با هیچ کس آشنائی
مدار وهیچ آفریده با تو مصاحبت مکناد وترا وعدهٔ عذابست بدان
جهان بعد ازان بنی اسرائیل نزد موسی زاری نموده طلب امرزش
کردند وجون مناجات فرمود وحکم بقتل صادر گشت ودر میان بنی
اسرائیل اختلاف بیدا شد جمعی بدان حکم رضا دادند وبرخی از
انقیاد فرمان تمرد نموده گفتند جون عبادت گوساله نکرده ایم جرا بقتل
راضی شویم وجدل ومنازعت قایم شد تا موسی بامر حضرت احدیت
آن گوساله را بسوخت وخاکستر را بدریا انداخت وفرمود تا جمله
قوم ازان آب بیاشامیدند بر مطیعان علامتی ظاهر نشد وبر زبان
هریک از عاصیان نقطهٔ زرین بدید آمد همان دم خطاب رسید که آن
دوازده هزار نفر که سجدهٔ گوساله نکرده اند تیغ بردارند وگوساله
پرستان را بقتل آرند وایشان کفن پوشیده ومراسم وصیت بجای
آورده روی بقتلگاه نهادند وناله وخروش وگریه وزاری از
میان بنی اسرائیل بر آمد وآن دوازده هزار نفر شمشیرها کشیده بنیاد

حلل

وغوغا

بلید

سرافشانی کردند وشورش ظاهر شد که در هیچ عهد قریب بان ظهور نیافته
بود منقول است که در ان زمان بخار سیاه درمیان ایشان بیدا شد تا
یکدیگر را نه بینند و بسر بر بدر و بدر بر بسر اصلا ترحم نکنند و در اجرای حکم
الهی تاخیر جایز ندارد و در اثنای این حال موسی و هارون علیهما السلام
باجمعی از عباد قوم وضعفا و اطفال وشیوخ کهن سال سرها برهنه کرده
بسجده افتاده بودند و تضرع و زاری مینمودند و بروایتی آن بلیه از صباح
تا نیم روز بقولی تا سه شبانروز متمادی و جندان از ایشان کشته آمد که
جون جویهای خون روان کشت و بروایت اول هفتاد هزار کس و بقولی
دوم سیصد و بیست هزار نفر براه عدم رفتند و جون زمان مقدر منقضی
کشت دیگر تیغهای ایشان کار نکرد و هر جند سعی نمودند هیچکس کشته
نشد و آن خبر بموسی رسید دانست که عفو الهی شامل حال کناه
کاران کشت بنابر حکم فرمود تا تیغ از میان بردارند و بقتل یکدیگر
مبادرت ننمایند و بعد از ان موسی اعتذار قوم در نهم دهم ماه تموز
بطور سینا رفته و اربعین شفاعت براورده باز بمیان بنی اسرائیل
آمد و دیگر بار در بیست و هشتم بطور رفت و باربعین تضرع قیام ماه اب
نموده با حضرت عزت مناجات فرمود و دعا کرد تا ایزد سبحانه و تعالی
عوض دو لوح که در حین غضب بر زمین زد شکسته بود دو لوح دیگر
ارزانی داشت و اعتقاد اهل کتاب آنکه نزول این الواح در روز
دهم تشرین اول بود که آنرا یوم الکبود خوانند و آن روز را
تعظیم کرده بصوم کذرانند و بعد از ان توریت در جهل مجلد نازل
شد و اصح آنست که نزول توریت بعد ازین اربعینات ثلثه بود
بوقت آنکه حضرت موسی جهت طلب دیدار بکوه طور رفته بود
و اربعین اول را اربعین میقات کویند و بجنان کویند که دران

جهل روز از انجا که نشسته بود بر نخاست و اربعین دوم را اربعین
شفاعت خوانند که از اول تا آخر در سجده بود سیم اربعین تضرع کویند
که مجموع آن مدت را بقیام کذرانید تا باری تعالی الواح بوی کرامت
فرمود و علما را بجهت کلمات عشر در الواح مستور بود اختلافست
واصح واشهر آنیست که مسطور میشود نسخه الکلمات عشر
بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملک الجبار العزیز
القهار بعبده و نبیه موسی بن عمران سبحانی و قدسی لا اله الا انا
فاعبدونی ولا تشرک بی شیا واشکری والدیک الی المصر امنک
حیوة طیبة ولا تقتلوا النفس التی حرمت بالحق فضیق علیک السموات
باقطارها والارض برحبها ولا تخلف باسمی کاذبا فانی لا اطهر ولا ازکی
من لم یعظم اسمی ولا تشهد بما لا یعی سمعک و لم یحفظ عینک
ولم یقف علیه قلبک مانی اوقف اهل شهادات علی شهادتهم
یوم القیمة فاسالهم عنها ولا تحسد الیک علی ما اتیتهم من فضلی
ورزقی فان الحاسد عدو نعمتی ساخط المیقمتی ولا تزن ولا تسرق
فاحجب عنک وجهی و غلق دون دعوتک ابواب السموات
ولا تعذرن حلیلة جارک فانه کبر مقتا عندی واحب الناس
ما تحب لنفسک واکره لهم ما تکره لنفسک والسلام علیک ورحمتی
وبرکتی اینست نسخه کلمات عشر بر وجهی که ثعالبی در عرایس
القصص آورده است و حضرت سبحانه مضمون این کلمات را
در سه آیه در فرقان حمید بیان فرموده آنجا میفرماید قل تعالوا اتل
ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیا و بالوالدین احسانا و لا تقتلوا
اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایاهم ولا تقربوا الفواحش
ما ظهر منها و ما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلک

وصیکم به لعلکم تعقلون و لاتقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی ابلغ
اشده واوفوا الکیل والمیزان بالقسط لانکلف نفسا الا وسعها واذا
قلتم فعدلوا ولو کان ذا قربی وبعهد الله اوفوا ذلکم وصیکم به لعلکم تذکرون
وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولاتتبعوا السبل فتفرق بکم عن
سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون **ذکر توجه موسی علیه السلام بکوه و** بلغ
طلب رویت نزول توریت جون حضرت موسی علیه التحیة و
السلام جند نوبت بجانب طور سینا حرکت می فرمود واربعینات
براورده بشرف مکالمه ونزول صحف والواح مشرف شد ومباسطت
او در بارکاه احدیت متزاید کشت در خاطر مبارکش خطور کرد که
جون از ان حضرت بانواع الطاف فایز وبهره مند کشت نعمت
رویت وعطیه دیدار که اکمل واتم واجمل واکرم نعم وعطیات است
مسالت نماید وشرف دیکر برتبه نبوت خود نسبت بامرات سایر
انبیا ورسل درافزاید لاجرم عزیمت این معنی مصمم واو نخست
طهارت صوری ومعنوی جون تنظیف ثیاب وتطهیر اعضا وتهذیب
اخلاق بجای اورد که کفته اند **ع** باب دیده وضو ساز وعزم
کویش کن • که بی وضو نتوان کرد کعبه کردیدن • بعد ازان زبان
مقال باداء تسبیح وتهلیل ولسان حال به بیان تقدس و
تمهید کشوده روی توجه بجانب طور نهاد وجون مسافت قطع کرده
بوادی ایمن رسید حجابهای ظلمانی هفت فرسنخ بحوالی او احاطه
کرد وشیطان نفسانی که نفوس تمامی انبیا موکل است ازو
دور شد وهوام وحشرات ارض برزمین فرو رفتند ملکین وموکلین
دستوری یافته از مرافقت او بازایستادند پس ازان حجب الملکوت
را از نظر بصیرتش مرتفع ساخته سکان السموات وحمله عرش وخزان

کرسی وحفظ

کرسی وحفظ لوح بدو نمودند ولطایف عرایس غیبیه اسما وافعال الهیه در اینه
قابلیت نامتناهی اش جلوه دادند ومتعاقب انکه از مشاهده عجایب عالم
افلاک ونظاره غرایب هیاکل روحانیان پاک فراغت یافت وبمکالمه
با جناب احدیت وحضرت صمدیت شتافت از غایت غلیان شکر وغلبات
شوق طالب دیدار چون وبی چکونه شد **قطعه** من فراموش کنم هرچه بود الا تو
عشق بازی نکنم در دو جهان جز با تو • کرد لیل من بیچاره تو باشی سهل است
هر مسافت که بود از من بیدل تا تو • در درون دل تنکم که بود خلوت انس
راه هر پرده نشین نیست مکر تنها تو • وجون موسی باظهار مافی الضمیر
مبادرت نمود خطاب امد که ای ابن عمران ما مولی بزرگ درخواستی
ومرادی عظیم مسالت نمودی ندانی که از چشم بچشم فانی در دار
فانی جمال باقی نتوان دید لیکن بغلان محل ازین کوه بر دو بنشین
وبران جبل نظر میکن فان استقر مکانه فسوف ترانی وبعد از انکه
موسی علیه السلام بفرمان الهی دران مکان قرار کرفت ملایکه سماوات
را امر شد تا بجانب طور نزول کنند ونوبت دیکر عجایب اشکال وغرایب
احوال خود بانواع مختلفه وصور متعدده بروی جلوه دهند پس فوج فوج
از ملایکه وعظام وارواح کرام بصور مهیبه وهیاکل مفزعه نزول میکردند
وتسبیحات متنوعه وتهلیلات مختلفه میکفتند واوازهای صعب بکوش
موسی رسیدن کرفت واشعه قوی بروی ظاهر شدن اغاز نهاد و
خوف ودهشت بران حضرت استیلا یافته از سوال خود پشیمان کشت
مجموع ملایکه در سجده افتادند وکوه پاره پاره شد وموسی بیهوش
کشته مدت سه شبانروز از خود رفته بود صاحب تکلمه اللطایف
می اورد که دران حالت که موسی بیهوش افتاده بود مکر جمعی از ملایکه
نظر افکنده کفتند یا ابن الغنا البغیض لقد سالت ربک فی غرو

وقته امر اعظیما و موسی علیه اسلام که جسدش بیهوش افتاده دلش
بیدار بود باستماع آن کلیم از جای در آمد و زبان اعتذار و استغفار
کشاده ازان جرات نادم و پشیمان کشت انس بن مالک کوید که آن
کوه شش پاره شد سه قطعه ازان بمدینه افتاد و ان احد و ورقان
در ضوی است و سه قطعه بمکه و آن ثور و ثبیر و حرا است و جون حضرت
موسی مراسم توبه و انابت و اقامت نمود خطاب آمد که یا
موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک
و کن من الشاکرین و بعد ازان فرمان شد که جبرئیل بفردوس اعلی
توجه نموده نه لوح از زمرد اخضر حاضر کند و اغصان سدرة المنتهی
نه قلم بکیرد و مجموع را بین یدی العزه بدارد و جون بموجب فرموده
عمل نموده حضرت جلال احدیت بید قدرت و عنایت کتابت
توریت فرموده امر و نهی و عده و عید و حکم و مواعظ و نصایح و زواجر
تمام کردانید و حضرت موسی کلیم علیه التحیة و التسلیم وظایف
شکر کذاری بتقدیم رسانیده جون بشرف حلیه اصطفا و اجتبا
مشرف شد بجانب قوم مراجعت کرده مجمعی ساخت و الواح نسخه
را ظاهر کردانیده اوامر و نواهی و احکام و مواعظ و عبادات و
معاملات که بر صفایح آن نوشته شده بود بر ایشان خوانده بتسلیم
و انقیاد دعوت فرمود بنی اسرائیل را قبول آن احکام استثقال
آمده کفتند سمعنا و عصینا شنیدیم اما فرمان بریم و موسی را ازین
جهت ملالتی عظیم روی نمود بحضرت عزت مناجات فرمود و جون
جبرئیل بموجب حکم ربانی کوهی از کوهای فلسطین قلع کرده موازی
معسکر بنی اسرائیل بر بالای سر ایشان بداشت موسی روی بدیشان
آورده کفت ای قوم اکر کتاب خداوندی قبول کنید ازین بلیه نجات یابید

احکام

والاین

والااین کوه بر سر شما افتد و جملکی هلاک شوید ایشان امتناع نموده بهر طرف
دویدن کرفتند و جون بهیچکونه مخلصی ندیدند بسجده افتاده احکام توریت
قبول کردند و بنابر انکه در خاطر ایشان میکذشت که هر کاه کوه از بالای سر
ایشان دور شود باز تمرد نمایند یک نیم روی بکوه نکاه میکردند و یک
نصف دیکر بسجده افتاده تضرع می نمودند و الی الیوم در وقت سجده
یهود بدین شیوه عمل می نماید اخر الامر تن در نهادند و احکام شریعت
را بقدم تلقی پیش آمده جون کوه از محاذی روس ایشان دور شد
نزد موسی آمدند و التماس تخفیف احکام شاقه و اعمال فوق الطاقه
نمودند و موسی دعا فرموده حق سبحانه و تعالی دشوار بها را که توریت
مشتمل بران بود آسان کردانید و تمامت احکام را ششصد و سیزده
حکم فراز آورده بعد ازان موسی بنی اسرائیل را بحوالی بلاد مصر برد
و از حدود حدود مشرق مصر که اراضی شام است تا نواحی مغرب مصر
که زمین اندلس است بر ایشان مسلم شد قال الله سبحانه و تعالی
و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها
التی بارکنا فیها و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و
دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون **ذکر احداث**
صندوق الشهادت و استخلاف هارون علیه السلام و ذکر بقره و قالبی که
درخلال این احوال بظهور پیوست در ماه تشرین الاول که
ماه هفتم بود از سال هشتاد و یکم از عمر موسی علیه السلام فرمان ربانی
صادر شد که صندوقی سازند و الواح که مشتمل است بر کلمات عشره
در انجا نهند و بر بالای آن صندوق قبه در طول سی کز و عرض ده کز و
بحوالی آن قبه سرادقی در طول صد کز و عرض پنجاه کز و ارتفاع پنج کز
در کشند و بعد از اتمام و تکمیل آن تولیت مهمات و جهات صندوق

سبحانی

وقبه وسراپرده را بهرون وایمه هارونی تفویض کنند وموسی علیه السلام
بموجب فرموده فرمان داد تا صندوق از طلای احمر ساختند وقبه از
دیبای هفت رنگ نصب کردند وبگرد آن سراپرده زرنگار برافراشتند
ومجموع الات واوانی را از طلا ونقره ترتیب دادند وباز آنها را
بجواهر ثمین ولآلی نفیس مرصع کردانید وخزانه الواح را صندوق
الشهاده نام کردند وقبه را هیکل خواندند وسراپرده را با توابع
ولواحق بیت المقدس گفتند ومقام هارون وایمه وخلفا وهرونی
دراندرون سراپرده بحوالی هیکل مقرر کردند وهمچنین محل مقام
قربان محل تبخیر بخوارات وعطریات را تعین نمودند وچون از اتمام
بیت المقدس فراغت یافتند نوری ساطع از آسمان نزول کرده
بدان سرادق محیط شد وپیرامون آن ابری رفیق صافی درآمد و
شعشعه وفروغ آن نور بمرتبه رسید که هیچ آفریده غیر موسی وهارون
را دخول وخروج دران میسر نمی شد ونور اندرون قبه زیاده

ماه آزر

از نور سراپرده بود روز بیست وسیم از حضرت موسی بنی اسرائیل
را فرموده تا قربان کنند بنفس مبارک هفت روز قربان کرد وتا
آخر ماه آزار بدان مهم قیام نمودند وچون صباح روز هشتم که غره
نیسان بود طالع است حضرت موسی هارون را طلب کرده امامت
وخلافت خود را بدو تفویض فرمود وآن شغل را بحسب وصایت
در نسل او بطنا مقرر کردانید امارت وقنادیل تبخیر بخور وتولیت
قربان والباس ملابس معینه جهت اصحاب مناصب وغیر ذلک
برای او مفوض ساخت تمامت بنی اسرائیل را برین معنی
گواه گرفته مخالفت اولادش را بر ایشان حرام کرده وخون کسانی
را که خلاف هارون وفرزندان او نمایند مباح کردانید وبعد ازان

بازقربانی

بازقربانی عظیم بجای آورده آتشی از آسمان فرود آمد وهمه را بخورد
ویهود این روز را تعظیم کنند وفضایل بسیار گویند چه ابتداء روز
191 یکشنبه است که خلقت عالم درین روز بود واول هفته عشره ماه
اول سال است واول روزی است که مردم اجتماع نموده بزیارت
بیت المقدس حاضر آمدند واول روز بیست که جهت ولایت خلافت
هارون قربان کردند وآتش فرود آمده قربانها احاطه کرد وچون
بنی اسرائیل درین روز فرح وشادی بسیار ظاهر کردند وهارون امام
بکمال که غایت ونهایت بعست اوانی بود متواصل شد لاجرم
حادثه عظیمی که موجب حزن واندوه بی شمار بود روی نموده
صورت واقعه آنکه دو پسر هارون که شایسته ولی عهد داشتند
ودران زمان که آتش از آسمان فرود آمد قربان می خورد بادب
تمام پیش پدر آمده دستور خواستند تا مجمره بر بخور کشند ومجلس
نهند وبعد از حصول اجازت مگر قدری آتش بیت المقدس
برداشتند وبر بالای بخور نهاده همان لحظه دودی ازان مجمره برون
آمده بدماغ ایشان راه یافت ودر ظاهر اثر نکرده باطن آن بنی
زادها را تمام بسوخت وموسی وهارون ومجموع بنی اسرائیل
ازوقوع این حال مضطرب البال شده حزین وغمگین گشتند وهارون مجموع قوم
آخر الامر باذیل مصابرت تمسک نموده وهر دو را با جامها وملابس
ایشان دفن کردند وروز دیگر هارون پسر خود را با لغار ازموسوم
بود ولی عهد کردانید ودرهمین روز عامیل بن راحیل مقتول شد
وعامیل مردی بود از بنی اسرائیل بکثرت مال ومنال موصوف
وبرادرزادگان فقر داشت که هیچ چیز بدیشان نمیداد آن دو
برادرزاده اتفاق نمودند که او را بکشند واموال او را تصرف

نمایند و فرصتی جسته عامیل را در خلوتی بزخم کارد هلاک ساختند و جون
شب در آمد جسد اورا در میان منزل دو طایفه از بنی اسرائیل بیفکندند
وعلی الصباح قاتلان جامه سوکواری بوشیدند و بر پلاس ماتم
نشسته بمبالغه تمام به تفحص خونیان خون مشغول شدند و این قضیه
از موسی شنیده بنابرانکه قاتل معلوم بنود حکم بقسام فرمود چنانچه
در شریعت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بدان عمل مینمایند و بواسطه
این حکم اختلافی درمیان قوم پیدا شد بنی اسرائیل با موسی کفتند
که جون کشنده عامیل را غیر از عالم الغیب والشهاده کسی نمیداند
دعا باید کرد تا قاتل ظاهر شود و موسی دعا فرموده وحی آمد که کاوی
باید پیدا کرد مقداری از کوشت وی بران مرده باید زد تا زنده
شود قاتل را نشان دهد و بنی اسرائیل در تفحص کاو مبالغه نموده
بنیاد الحاح کردند و صفت کاوی برسیدند تا کار بجائی رسید که
جبرئیل نزول کرده وحی رسانید که جون در صفت کاو بنی اسرائیل
مبالغه کردند و در کیفیت او الحاح نمودند بفرمای تا کاوی پیدا کنند
که نه پیر باشد و نه جوان و رنکش زرد و زراعت نکرده و آب نکشیده
و کردنش کار سخت ندیده باشد و در موضع ناپاک نچریده بود
و از وقت تولد تا اکنون بهیچ امر شاق تکلف نشده باشد و بنی
اسرائیل تعب بسیار کشیده کاوی متصف بدین صفات پیدا کردند
و جون صاحب کاو جوانی فقیر و عابد بود و طعام از هیمه کشیدن
یافتی قوم بتصور انکه بنابر احتیاج و فقر باندک بهای خواهد فروخت
در قیمت کاو الحاح نمودند و از سه درم تا بهزار درم و از ان
مبلغ بصد هزار درم رسانیدند و اخر الامر جنان مقرر شد که
بوست کاو را پر زر سرخ کنند و موسی بنی اسرائیل را عتاب کرده

کفت جون

کفت جون در مهمات الحاح میکنید و مبالغها شنیع می نمائید هر
آینه جنین دشوار میشود اکنون زود باشید بدانچه مقرر کرده آید
بجز ید و الا تا قیامت این اختلاف درمیان شما بماند انکاه بنی
اسرائیل بهای آن تسلیم نموده کاو را بکشتند و مقداری از کوشت
او بر عامیل زده مقتول زانده شده راست بنشست و موسی
سوال کرده کفت که کشنده تو کیست جواب داد که برادرزادکان
من و حضرت کلیم قاتلان را قصاص فرمود و همان لحظه عامیل
افتاده جان بحق تسلیم نمود و یهود کویند که آن کاو را سوخته
خاکسترش را تسلیم نموده ایمه هرونی کردند تا هر نوبت که میل
آن قضیه دست دهد از ان خاکستر قدری بر مقتول زنند تا قاتل
و قاصد باقی باد

ذکر توجه بنی اسرائیل از بریه سینین بصوب فاران و شرح حال قارون و اقامت عاقبت او و دیکر احوال که در اثنای این امور وقع شد

در تاریخ یهود آورده اند که حضرت جلال سبحانی در روز
جهارشنبه که جهارم ماه نیسان بود از سال دوم از خروج بنی اسرائیل
قربان فصیح بر ایشان فریضه ساخت و در غرهٔ ماه ایاز دیکر بار
امر شد تا عدد کسانی که شایستکی حرب دارند معلوم کرده در
دفاتر ثبت نمایند و حضرت موسی بفرموده عمل نموده در ین شماره
عدد لشکر با ینک از بیست و هشت سال بیش از بنجاه کم بودند
ششصد و سی هزار و بانصد و بنجاه رسیدند بعد ازانکه ازین مهم
فراغت حاصل شد ابری که سایه بر ایشان می انداخت از بیابان
سینین متوجه بریه فاران شد و جون حرکت و سکون بنی اسرائیل
تابع تردد و توقف سحاب بود ایشان نیز مستعد رحلت شده
از انجا درجنبش آمدند بنابر توقف سحاب در بریهٔ فاران یهود

نیز دران سرزمین رحلت رحل اقامت انداختند وزعم یهود انست
که شعیب پیغمبر علیه السلام درین اوان از مدین توجه نموده در بریه
فاران بزیارت حضرت موسی آمد و بدیدار یکدیگر مبتهج و شادمان گشتند
وچنین گویند که حضرت موسی بجهت وی مهمانی عظیم ترتیب کرد و
هارون امام وسایر ایمه واحبار وعظمای واکابر بنی اسرائیل را
احضار فرموده وخود تخلف نموده وشعیب ازین سبب متغیر شده
موسی بعد از اتمام لوازم ضیافت حاضر شد بساط معذرت تمهید کرد
وگفت که مرا ترتیب مهمات و تدبیر حاجات وقضایای مردم مانع
آمدن گشت چه مصالح مجموع قوم بخود سرانجام باید کرد وبنابرین
پریشان خاطرم شعیب عذر اورا قبول کرده فرمود تا حضرت موسی
ریاست هر سبطی را بشخصی که کمال تدبیر وکیاست ورای وفراست
ومردانگی وفرزانگی منفرد باشد مفوض دارد ودر حل وعقد مهمات
ایشان مطلق العنان سازد و مهم جیش وکار جهاد در عهده
او کند وموسی باستصواب شعیب علیهما السلام دوازده
نفر اختیار نموده نقابت وایالت هر سبطی را بیکی ازان روسا
تفویض فرمود واسامی آن دوازده نقیب در عرایس مذکور است
واز جمله وقایع کلیه که درین مدت دست داد یکی ارتفاع غمام
بود وکیفیت آن چنانست که چون بنی اسرائیل در بریه فاران
فرود آمدند مریم وهارون بمکر وز غیبت موسی سخن میگفتند و میان
رتبه خود واو مساوات تصور کرده چیزی نسبت بوی گمان می بردند
که ذات او از وصمت آن مبرا بود لاجرم دیگر روز بوقت طلوع
صباح ازان غمام مظله آوازی برآمد که ای بنی اسرائیل هرچند شما بعنایت
ومغفرت من مخصوصید لیکن کجا بمرتبه بنده موسی رسید وچگونه

بوی تشبیه

بوی تشبیه توانید کرد که انچه اورا کرامت شده است هرگز بهیچ پیغمبری نرسیده
چه خطابی که با دیگر انبیا رفته است بواسطه ملایکه یا الهام یا منام بوده است
واز مرتبه خود تجاوز می نماید وفی الحال غمام مذکوره از بالای سر ایشان
دور شد وخطاب مفصل گشت وحرارت وهوا روی در استداد
نهاد وهارون ازان حال نادم شده طلب مغفرت کرد وبه نزدیک موسی
آمده عذر خواست وبجهت خواهر خود مریم قبول شفاعت التماس نمود
تا از گناه او تجاوز نماید وعلت برص ونعوذ بالله منها که بواسطه
غیبت موسی بر بدن او حادث گشته بود ببرکت دعا مقرون اجابت
خود زایل گرداند موسی علیه السلام عذر اورا قبول کرده از برادر
عفو فرموده وبجهت ازاله مرض مریم روی بقبله دعا آورد وچون
خطاب الهی آمده که بعد از هفت روز شفا خواهد یافت مریم از نظر همگنان
غیبت نموده هفت روز متواری شد تا بعد از انقضای مدت موعود
مرض مذکور بصحت تبدیل یافت ودیگر بار بنی اسرائیل را بشرف
مرتبه موسی علو رتبت یقین کلی حاصل آمد ودیگر وقایع عظیمه
واقعه قارون بود بلغت عبرانی اورا قاروح گویند بروایتی وی
پسر عم موسی است وبعضی عم وبرخی خواهرزاده گفته اند وعلی اختلاف
الروایات چنین گویند که قارون بعد از موسی وهارون اعلم وافضل
واز جمله بنی اسرائیل بود وبمرتبه حسن صورتی داشت که منور شکل می
خواندند وپیوسته بقراءت توریت اشتغال می نمود وحضرت موسی
را بتربیت او اهتمام تمام بود وعلوم غریبه وفنون عجیبه از موسی
تعلیم می نمود ویکی ازانها صنعت کیمیا بود که قبل از موسی علیه السلام
هیچکس بدان موفق نگشته واشتغال نمی نمود وچون قارون این
علم از موسی بیاموخت بمصداق او عمل کرده اکثر اوقات خویش بمبارست

آن مصروف کردانید و کثرت مال او بمرتبه رسید که چهل استر کلید صنادیق
خزاین او میکشید و بعد از چندگاه موسی علیه السلام او را بر ادای
زکوة مال ترغیب کرد و بتصدیق یک دینار از هزار دینار امر فرمود قارون
این معنی تنگ آمده با موسی مجادله آغاز نهاد و از قبول حکم امتناع
نموده اظهار طغیان کرد و سر از متابعت حضرت موسی باز کشید طریقه
جباران متمردان پیش کرفت و قصر رفیع بنا کرده صفایح آنرا بطلای
احمر مزین ساخت و دری زرین برانجا نشانده و تختی مرصع ترتیب
داد و در مراسم تکلف بنوعی مبالغه کرد که مزیدی بران متصور نبود
بعد از ان هرگاه که سوار شدی هزار نفر از رجال بنی اسرائیل کراکثر
مخصوصان او بودند با خود سوار کردی و سی صد کنیزک ماه روی عنبر بوی
با ثیاب قیمتی و خلخالات و اکالیل مرصع ملازم و مراقب رکاب خود
داشتی و چون بخانه مراجعت نمودی خوانهای طعام کشیده و سفرها
کستر انیده بنی اسرائیل را ضیافت کردی و با ایشان مراسم ضحک
و مطایبه بتقدیم رسانیدی و مردم تجملات او را مشاهده کرده می
کفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم منقولست که
پیش از انکه موسی او را بزکوة دادن دلالت نمود یکبار بحضرت وحی
آمده کفت ای موسی ترا رسالت است و برادرت را ریاست و ایالت
و مرا هیچ یک ازین اشتغال نیست و حال انکه استعداد ظاهری من
از شما بیشتر است و تا کی فروتنی کنم و بمذلت رضا ندهم اکر برای
من شغل خطیر معین نسازند بمنازعت مشغول کردم و بقوت بازو
تولیت بیت المقدس و صندوق الشهادة را از هارون بغصب
کنم موسی کفت ای قارون ادب نگاه دار و مرتبهٔ خود شناس و
بر انچه از حضرت الهی مخصوص کشته شاکر باش و پیش از رتبهٔ خود

افزونی مجوی

افزونی مجوی و خاطر بطلب هر چیز رنج مدار که نعمت نبوت و رسالت عطای
ربانی است و همچنین ریاست صندوق الشهادة و مضافات
امر و نهی بهارون داده ام بلک از بارگاه حضرت احدیت با و حواله
رفته و هر که با هارون و اولاد او مخالفت کند بیشک بعذاب عاجل
و عقاب اجل کرفتار آید و قارون کینه این سخنان در دل کرفته چون
موسی بزکوة مال مامور شد عداوت خود اظهار کرده روی بجهال
بنی اسرائیل آورد که شما بنا بر انکه درهم جز اطاعت موسی می کنید و
فرمان او بر شما جاریست اکنون می خواهد که مالهای شما را به بهانه
زکوة از شما بستاند و همه را فقیر کند و خود را غنی کرداند چرا خاموش
شده اید و جواب او نمی کویید آنجماعت کفتند امروز بزرکتر قوم توئی
و آنچه ترا درین واقعه روی نموده بکوی و هر چه می توانی درباره موسی
بتقدیم رسان که ما جمله مطاوع حکم توئیم و قارون در باب
اهانت موسی با خواص خود مشورت نمود عاقبت زنی فاسقه
زانیه را که درمیان قوم شهرتی داشت بخانه برد و طبقی زر و
جواهر بوی داده بمواعید خویش نیز مستظهر کردانید و مقرر کرد پر
هرگاه مجلس بنی اسرائیل منعقد شود و موسی بنصایح و مواعظ ایشان
اشتغال نماید آن زن دران محل بفساد موسی عمل زنا کواهی
دهد و نفس خود را درین قضیه متهم سازد تا مجموع بنی اسرائیل درباره
موسی اعتقاد فاسد کرده با وی بمقتضی حکم توریت عمل نمایند و چنین
کویند که حضرت موسوی در هفته یک نوبت بنصیحت قوم اشتغال
می نمود و چون موعد سخن کفتن رسید و منعقد شد قارون بتجمل
و عظمتی تمام بدان انجمن آمد و در مقابلهٔ موسی نشسته بنیاد
استهزا کرد و آن زن فاحشه نیز دران مجمع حاضر کشته در کوشه

ب

قرار گرفته بود و در اثنای آنکه امواج بحار اسرار خاطر منور موسی در
تلاطم آمده مجلس گرم گشت آن زن برخاست و چون خواست که
بموجب مشروط افترا و بهتانی بگوید دامن عفت حضرت نبوت پناهی
را بلوث تهمت آلوده گرداند باری تعالی و تقدس زبان او را بگردانید
تا باواز بلند گفت ای بنی اسرائیل بدانید که قارون دشمن موسی است
و مرا دی روز بخانه برده یک طبق پر از زر و جواهر بمن ارزانی داشت
و شرط کرده گفت که در مجلس عام بر موسی افترا کن و بزنا کردن
وی باخود گواهی ده که من ترا از دست بنی اسرائیل خلاصی دهم و
موسی را فرمایم تا سنگسار کنند و نعوذ بالله من ذلک و اکنون
گواهی میدهم که موسی پیغمبر خدا است و انچه میکند و میفرماید بموجب
وحی سماوی است و دین او حق است و از هر بدی که کرده بودم
توبه میکنم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان موسی کلیم الله
و به تبت و عما صنعت و رجعت عما فعلت بنی اسرائیل که این سخن
شنیدند زبان طعن بر قارون دراز کردند و موسی از قصد قارون
ملول گشته در غضب رفت و شعله آتش چشمش بفلک اثیر رسید و
همان لحظه از منبر فرود آمده روی بر خاک نهاد و دست دعا گشاده
گفت الهی دشمن تو قصد ایذای من کرده اند و می خواهند که مرا
فضیحت سازند و اگر من رسولم از تو بجانب بنی اسرائیل بروی
غضب فرمای و مرا بکرم خود برو مسلط گردان و درین حال جبرئیل
نازل شده گفت سر بردار اگر حضرت الهی دعای ترا اجابت فرموده
زمین را فرمود بفرمان تو گردد تا انچه خواهی چنان کند و جناب
موسی ازین صورت فرحناک گشته با بنی اسرائیل گفت که باری
سبحانه و تعالی مرا بجانکه بر فرعون ظفر داد اکنون بر قارون

خویش

کما انت

کما انت فمن کان معه فلیثبت مع و من کان معی فلیعتزل عنه یعنی هر که پی سعادت
باوی اقامت نماید و انکه تابع منست ازو دوری جوید و از سخن موسی
بنی اسرائیل توهم کرده از قارون تبرا نمودند الا دو کس که در همه واقعات
و امور مصاحبت او بودند یکی مرا ثان نام و دیگری موسوم
به امیزان انگاه موسی گفت یا ارض خذیه زمین تا کعب قارون بگرفت
و قارون در خنده شده گفت ای موسی باز این چه سحر است که اظهار آن
میکنی موسی بار دیگر گفت یا ارض خذیه زمین تا زانوی او بگرفت و درین
غایت قارون بترسید و فی الواقع محل وهم ترس بود و هر چند تضرع
نموده امان طلبید مفید نیفتاد گویند تا هفتاد نوبت موسی زمین را به فرو بردن
قارون امر کرد و او زنهار جست هیچ فایده نداد و چون زمین قارون
را فرو برد موسی علیه السلام بمراسم شکرگذاری قیام نموده خطاب
الهی رسید که ای موسی چند کرت قارون از تو امان طلبید و بمطلوب خود
فایز نشد موسی گفت عجب بود چشم داشتم که ترا بخواند وحی آمد که اگر
یکبار پناه بمن آوردی ترا بر وی مسلط نمی ساختم و پس ازین تا بقیامت
زمین را فرمان بردار هیچکس نکنم و بعد از خسف قارون فساد و فسقه
بنی اسرائیل میگفتند که موسی بطمع اموال و اسباب قارون را امان
نداد موسی علیه السلام این حدیث را شنیده دعا فرمود تا هم حق تعالی
زمین را امر کرد که سرا و اسباب و اقمشه و امتعه و ملابس مفارش و دواب
و انعام و آلات و اوانی و هر چیز که تعلق بقارون داشت فرو برد و هر کجا
مالی از وی بدست تاجری بود که باطراف عالم رفته بودند بنوعی از
انواع مفقود و معدوم گشت اهل کتاب گویند که از معارف و
روسای بنی اسرائیل دران قضیه چهارده هزار و هفتصد نفر بدان
بلیه گرفتار آمده تلف گشتند قال الله تعالی و تقدس فخسفنا به و

وبدارهِ الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله وما کان من المنتصرین
گر از دنیا وجوهی نیست در دست قناعت را سعادت یادگیر است
به بین قارون چه برد از گنج دنیا بزد گنج دنیا رنج دنیا **ذکر رحلت بنی اسرائیل از بریهٔ فاران بجانب بیابان ناوبس و مقاتلهٔ موسی علیه السلام با جبابرهٔ شام و ابتلای قوم او ببلیه‌ها و حوادثی که در آن ایام دست داد** صاحب زبدة التواریخ می آورد که چون موسی وبنی اسرائیل هفتاد و نه روز بریهٔ فاران اقامت نمودند و در روز هشتم از ماه آب فرمان شد که تجهیز لشکر کرده بدیار جباران روند و اراضی مقدسه را از دست جبابره و عمالقه مستخلص گردانند بتصرف گیرند و مطلقا از جثه و ضخامت بدان و افراط قوت جباران نیندیشند چه حفظ ربانی و نصرت آسمانی ممد و معاون اهل توحید خواهد بود و حضرت موسی بموجب وحی سماوی بکار سازی حرب عمالقه مشغول شد و بعد از ترتیب و تصنیف امور لشکر باتفاق بنی اسرائیل روی بدیار جباران نهاده استخلاص ارض مقدس را نصب العین ضمیر گردانید و میان علما در تعیین آن سرزمین اختلافست بعضی گویند ارض مقدسه عبارت از بیت المقدس وایلیاست و جمعی حوالی طور سینا را گفته اند و طایفه بفلسطین و نواحی اردن قایلند و قومی تمام دیار شام را ارض مقدس گویند و علی اختلاف الروایات چون به نزدیک دیار آن قوم رسیدند به بریهٔ فاران فارش نزول کردند موسی فرمان داد که آن دوازده نفر که بنقابت قوم منسوب بودند برسم تجسس و تفحص ببلاد عمالقه روند و کیفیت اوضاع ایشان معلوم کرده زود باز آیند نقبای اثنی عشر متوجه دیار آن طایفه گشته چون به نزدیک دار ملک

جباران

جباران رسید بروایت اشهر عوج بن عنق که بضخامت جسم و قوت بدن امتیازی داشت بدیشان باز خورد و بیشتر در میان جبابره شهرت یافته بود که طایفه از جانب مصر بمحاربهٔ ایشان می آیند و همان ساعت عوج این دوازده نقیب را گرفته در آستین خود نهاد و بقولی در پیراهن افکنده بحضور پادشاه آورد و پیش وی فرو ریخته گفت ای ملک این جماعت از آن لشکر اند که بمحاربه و مقاتلهٔ ما می آیند و چنین گویند که طول قامت هریک از نقبای مذکوره از ده گز و عرض از پنج و شش گز کمتر نبود لیکن در جنب جسم هریک از آن عادیان کمتر از عضوی می نمود و نقیبان به فرار تا بوجهت بجانب بنی اسرائیل مراجعت کرده در اثنای راه با یکدیگر قرار دادند که بهیچ رو مهابت هیاکل و عظیم ابدان جباران را بغیر از موسی و هارون را با حدی نگویند چه بنی اسرائیل مردم ضعیف البدن و نحیف الدای قلیل الهمت اند و لاشک چون حال این طایفه را معلوم کنند از حرب تخلف نمایند و آن موجب ابتلای ایشان شود و نقبا بلشکرگاه آمده ده نفر از ایشان نقض عهد نموده شوکت ذات و بطش جسم عادیان را با بنی اسرائیل در میان نهادند و از نقبای اثنی عشر بغیر از کالوب بن یوفنا و یوشع بن نون در کتمان اسرار نکوشیدند و لشکر موسی از عمالقه مستشعر و بیمناک شده از حرب متقاعد گشتند و هرچند موسی و هارون ایشان را نصیحت کرده دلداری نموده نصرت و فیروزی وعده فرمودند بجائی نرسید و چندانکه یوشع و کالوب زمین شام را مدح گفته ایشان را ترغیب نمودند و محاربهٔ جبابره را سهل انگاشتند مطلقا سخن آن دو صادق القول موثر نیفتاد و بنی اسرائیل متفق الکلمه گشته

بوعده لیحانی

کفتند هرکز مباد که ما دران شهرستان رویم وجکونه بدان دیار طمع کنیم که مارا
قوت مقاومت ایشان نیست وباموسی کفتند که اکر ترا میل حکومت
وتصرف آن بلاد است اذهب است وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون و
موسی از تمرد قوم درغضب رفته سر بسجده نهاد وکفت رب انی لاملک
الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین القوم الفاسقین ویوشع وکالوب
نیز از غایت دل تنکی وضجرت که بواسطهٔ جهالت وفسادت بنی اسرائیل
بدیشان راه یافته بود جامها بر تن جاک زده سر بسجده نهاده بحضرت عزت
نالیدند درین اثنا ابری در هوا پدید آمد وخطابی صریح ازان نازل شد که
ای موسی این شعبهٔ بنی اسرائیل تا کی عصیان ورزند وتا جند آیات
واضحهٔ مرا انکار نمایند آخر نمی اندیشند که بکمتر از طرفة العین همه را هلاک
کنیم وجهة تو جمعی دیکر با ضعاف بیشتر پدید آرم موسی کفت یارب اکر
تو از کمال قهاری وغایت انتقام خود این شعبه را هلاک سازی از
در ملک تو هیچ نقصان راه نیابد اما امتی که بعد از من افنا واعدام
این طایفه را بشنوند سبب عقوبت ایشان دغا مرا دانند وکویند
جون موسی قوم خود را بحرب نتوانست برد بدعا هلاک کردانید و
کفت یارب اصبرک طول وبحلمک کثیر وانت تغفر الذنوب فاغفر اللهم
ولا تهلکهم بغضبک ومکرر خطاب آمد که ای موسی دعاء تو اجابت
کردم وکناه ایشان بتو بخشیدم وفاما جون فاسقان خواندی
بعزت وجلال خود که غیر از بندکان خاص خویش که عبارت از تو
وبرادرت هارون ویوشع بن نون وکالوب بن یوفنا باشد تمامت و دیگر
بنی اسرائیل را درین بادیه متحیر وسراسیمه نکاه دارم بفزعی وجزعی را
که کردند درمیان ایشان سنت سازم تا هر ساله اولاد ایشان
بر فوات این قوم بی باک بهانهٔ دستور جزع نمایند وبکذارم اما جهاد

آن جماعت

آن جماعت درهمین بیابان افکنده باشد ازان بس که روزکار شان
بخواری یا هرجه تمامتر سری شده باشد وبعد ازین مخاطبات اجزای
آن ده نفر که جز عمالقه را افشا کردند از یکدکر جدا شد واجسام ایشان
کداخته جون آب روان کشت وبنی اسرائیل دران بریه بماندند ودر
بلای جلاب فنا ماخوذ ومعاقب آمدند وموسی وهارون ویوشع بن
نون وکالوب بن یوفنا توجه عمالقه کشت بدان دیار رفتند وبنی اسرائیل ۶
ازانجا بجانب مصر باز کشتند وآن روز هنکام طلوع صباح تا بوقت ظهور رواح
جندانکه مسافت قطع کردند جون نیک تامل نمودند خود را در مرحله اول یافتند
وروز دیکر بر عقب موسی روان شدند تا مکر خاطر شریفش را بلطایف اعتذار
بدست آورده بموافقت او بلاد عمالقه فتح کنند وجون بسعی ایشان در طی
مراحل میسر نیفتاد وبوقت شام خود را در همان منزل دیدند لاجرم دل
بر ابتلای تیه نهاده رخت اقامت فرو کرفتند وپیش دغدغهٔ رحلت وارتحال
بخود راه ندادند وجنین کویند که تیه بنی اسرائیل در صحرائی بود میان فلسطین
ورمله واردن ومصر طول ان دوازده فرسخ وپهنا شش فرسخ وجون
موسی در قفای او بدیار عمالقه در آمدند نخستین کسی که قاصد ایشان
کشت عوج بود ونزدیک خر الرفقا رسیده بموسی علیه السلام خبین
کرد وسر عصا بر کعبش زد بهمان زخم عوج از پای درافتاده بخواری
هرجه تمامتر جان بمالک دوزخ سپرد وموسی با یاران بعد از قتل عوج
بن عنق بجانب بنی اسرائیل شتافت وایشانرا در منزل معهود یافت
کفت ای قوم من رفتم وباری تعالی نصرت فرموده مرا جندان قوت
داد که شخصی را کشتم که بر روی زمین خدای بزرک ازین بنده بضخامت
جسد وصلابت هیکل وبسطت جسم بزرکتر نبود واکر توقف می نمودم
تمامی آن دیار مفتوح میشد اما نخواستم که با شما دران بلاد در آییم اکنون

متر سیدو دل قوی دارید تا بر و بیم و ممالک شام در تصرف و آریم بنی اسرائیل
صورت حال و شرح سرگردانی خویش بعرض آنحضرت رسانیده موسی
ازین معنی ملول خاطر شد و از وعده حضرت الهی که بزودی بدیشان
رسید متحیر گشت و برای چارگی آن جماعت تاسف نموده خطاب آمد که
فلا تاس علی القوم الفاسقین و چون دران بیابان قوت ایشان
تمام شد و ذخیره که داشتند نماند شرح گرسنگی و احتیاج خود معروض
رای نبوی گردانیده موسی دعا فرمود باری سبحانه و تعالی ترنجبین
یا چیزی که بمثابه ترنجبین بود بر خاربنان آن نواحی ببار آورند تا از ان
می چیدند و می خوردند و مرغانی بر مثال کبک کرامت نمود که به نزد ایشان
می نشستند و هر که خواستی از انها گرفتی و کباب ساخته تناول کردی
و الی الیوم از ان جنس مرغان دران صحرا یافته شود و بعد ازانکه
عطش بر ایشان غالب گشت و از موسی آب طلب کردند بوحی
الهی سنگی را که پیوسته حضرت کلیم همراه خود میداشت بر در بیت المقدس
نهاد و مشایخ و مشاهیر بنی اسرائیل را جمع کرده دعا فرمود و عصا
بران سنگ زده دوازده چشمه بعدد اسباط از ان سنگ منفجر شد و
هر سبطی چشمه بخود مخصوص گردانیدند و یهودان سنگ را حجر اکبر
گفتندی و بزعم ایشان سنگ بغایت بزرگ بود که بنوبت چهار پایان
بار کرده از منزلی بمنزل می بردند و چنین گویند که در وقت رحلت آب
از ان سنگ منقطع شدی و چون بجای نزول کردندی سنگ را نزدیکی
در قدس نهاده ازو انهار روان شدی و نقبای اسباط دوازده جوی
بزرگ جاری کرده بمنزل ایشان بردندی درین منوال روزگاری
بعشرت میگذرانیدند و هر روز یک دو فرسنگ دران بیابان سیر
میکردند و موسی ایشانرا امر بر اسم شکرگزاری حضرت باری تحریص

مینمودند

مینمودند مصراع که بسیار بد باشد از بد بتر و احوال بنی اسرائیل برین
نهج استمرار داشت تا زمانی که بخلاف فرمان الهی استبداد نمودند
جمعی را داعیه شد که از من و سلوی بیشتر از کفاف یکروزه برگیرند
و حضرت موسی هر چند نصیحت کرد که زیاده از قوت یک روزه
برندارید که این حرکت شما موجب سخط ایزدیست نشنیدند و ذخیره
یکماهه و بیشتر ترتیب دادند و بنابر نافرمانی خشم حضرت ربانی شامل
احوال ایشان شده برکات آن نعمت منقطع گشت و چون از فقد
ان قوت آتش جوع در معده آن نازنینان التهاب یافت مجموع پیش
موسی آمدند و بساط اعتذار گسترانیده تضرع و زاری آغاز نهادند
و او از کمال حلم و لطف عذر ایشان قبول کرده دعا فرمود تا حضرت
وهاب بی منت بدستور سابق ابواب نعمت خویش بران قوم مفتوح
ساخت و آنگاه موسی پیمانه معین گردانید که آنرا مرزبان گفتندی و حکم کرد تا
هر فردی در روزی از ان زیاده نگیرد و الا روز جمعه که حصه شنبه را نیز دران
روز بردارند و همچنین فرمان داد که در وقت صبح بجمع آوردن قوت اشتغال
نمایند و هر کس که از ان میعاد تخلف نمودی و در چیدن مسارعت نورزیدی
حق او دران روز کفایت شدی و اگر زیاده از مرزبان تصرف کردی
البته بوی گرفته و ضایع گشتی و چون نوبت دیگر از برهنگی خود و
عیال و اطفال بنالیدند موسی دران باب دعا فرمود خطاب آمد که
جامهای کهنه در آب چشمها که از ان سنگ منفجر شده منغمس گردانند
تا بحالت تجدد باز آید و چون وسخ و چرک گیرد در آتش اندازند
تا سفید و پاک گردد و بعد از ان اراده الهی متعلق بدان شد که هر
طفلی که از مادر متولد شود با جامه آید و چندانکه نشو و نما یابد جامه
نیز بموازی قامت او طول و عرض بیفزاید و چون چندگاه برین

وتیره بسر بودند باز بخدمت موسی شتافته گفتند که مدتی است که طعام ما از منا
وسلوی معین شده من بعد اوقات بدین مطعوم نتوانیم گذرانید
وما را عدس وپیاز وبقولی نباتات ارضی مهم است دعا کن تا از ان
نصیبی بیابیم وبدان خرسند شویم وموسی را از ان التماس ملالت
روی نموده گفت اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر وبطریق
توبیخ وسرزنش فرمود که اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم یعنی اگر
توانید بمصر روید که این چیزها در انجا بدست آید زهی قوم جاهل
که نباتات ارضی را بر خوان آسمانی تفضیل می نهند وطعام جسمانی
را بر مایده روحانی ترجیح مینهند وموسی وهارون از فرط جهالت
بنی اسرائیل وقساوت قلوب ایشان تعجب نموده در خاطر آوردند که از
میان قوم بیرون روند وآن جاهلان بی عاقبت را بحال خود باز
گذارند اما چون انبیا را صبر وتحمل در مهمات از لوازم است بان سخنان
موحش التفات ناکرده دست در عروه وثقی شکیبائی زدند ومنتظر
امر آلهی می بودند باندک فرصتی حضرت منتقم قهار تعالی وشانه نام ادی
وذلت وخواری مسکنت بر ایشان گماشت وروز بروز محنت وبلیت
بنی اسرائیل متضاعف می گشت تا در مدت چهل سال قهری آن جماعت
که دربیابان قارش بسر می بردند تا فوق بیست وما دون پنجاه ساله
منعدم وفانی گشتند ویک نفر از ایشان خلاص نیافت مگر یوشع
وکالوب وچنین گویند که درین مدت الخ از بنی اسرائیل هلاک
گشتند همان مقدار از نسل ایشان بدید آمدند چنانچه در وقت
خروج از تیه شماره لشکر موازی تعداد دخول تیه بود بی زیاده و
نقصان وذلک من قدرة الملک المنان ذکر توجه موسی بطلب خضر
علیه السلام چون حضرت آلهی نعم نامتناهی بموسی صلوات الله علیه السلام

کرامت

منقبت در فعش

کرامت فرمود وعلو مرتبت وسمو منقبتش یوما فیوما می افزود واداء مراسم
شکر وسپاس را در هر چند روز مجلس ساخته بنصیحت وموعظت قوم
اشتغال مینمود ووظایف محمدت نعما والای ربانی نشر کرده بذکران رطب
اللسان می بود بیت چه ارم نفس زدمن از شکر دوست که شکر ندارم
که درخور داوست نظم عطاییست هر موی از وبرتنم چگونه بهر موی شکری کنم
مگر روزی در اثنای مجلس از مجالس معهود شخصی برخاسته گفت یا
نبی الله الخ فرمودی میدانیم وشکری عواطف واحسانی که از حضرت
احدیت نسبت بما بتقدیم افتاده برخود فرض می شماریم وبکمال نبوت
ورسالت تو اعتراف مینماییم لیکن خبر فرما که اکنون در بسیط غبرا
حضرت حمدیت را از تو بنده عالم تر هست یا نه موسی گفت ظن من
چنانست که امروز خدای را بر روی زمین از من بنده عالمتر وفاضل
تر نباشد چه مرا بشرف اعتلا بر اعالی معارج عقل وارتفاع باقصی
مدارج فضل وحلم مشرف کردانیده وسعادة مکالمه وعلم خود وتوزیع
ملابس اصطفا وخلعت اصطفا ارزانی داشته وبنده که بدین موهبت
مخصوص وبدین صفات متحلی وموصوف باشد بیشک اعلم وافضل جهانیان
واقدام واکمل عالمیان خواهد بود ومتعاقب این سخن جبرئیل
نزول کرده از حضرت حق خطاب عتاب آمیز رسانید که ای موسی
چه دانی که ما علم خود در کجا ودیعت نهاده ایم وهر کس را ازین بحر
بی پایان چه نصیب داده اینک مرا بنده ایست از تو اعلم اگر جهد نموده
بملاقات او تقرب نمائی واجتهاد مبذول داشته بدریای علم او
درائی بر تو روشن شود که این صورت خطا بوده واین دعوی
مقرون بسهو افتاده موسی بدان معنی اعتراف اورده مقام آن
بنده بزرگوار را از حضرت عالم الغیب والشهادت مسالت نمود

THE UNIVERSITY OF MELBOURNE

Library Digitised Collections

Author/s:
Mr Khvnd, Muhammad ibn Khvandshh1433-1498.

Title:
Ravzat al-saf [vol.1]

Date:
[17--?]

Persistent Link:
http://hdl.handle.net/11343/23333

File Description:
Part 5